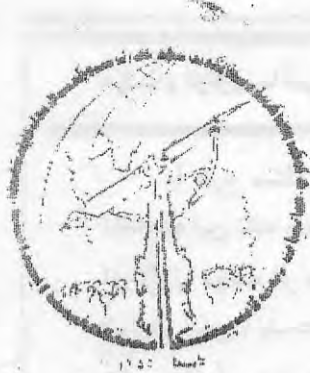




کانالهای نفوذ امپریالیسم آمریکا

اساساً "امپریالیسم"، سیستمی است، استثمارگروا ایجادکننده، تراحم و تضاد با خلقها، از طریق استثمار آنان.

امپریالیسم فقط و فقط به استثمار خلقها فکر می‌کند. چرا که هیأتش در گرو آنست و تنها ارزش بسرای او "سود" و "زر" است. این است که خلقها را به نابودی می‌کشاند، فرهنگها را مسخ میکند، توده‌ها را غارت میکند، کشورها را به آتش می‌کشد، تا به اهداف خود که مهمترین آن، "سود هر چه بیشتر" است، برسد.

بقیه در صفحه ۷

۲۹ خرداد، خروجی از سطح زمان و تقویم، بعمق تاریخ و مکتب

بمناسبت بیست و نهمین سالگرد ملی شدن صنعت نفت ایران تحت مبارزات خستگی ناپذیر پیشوای خلق، دکتر محمد مصدق و سومین سالگرد شهادت معلم کبیر انقلاب، شریعتی.

بقیه در صفحه ۱۱

مقابله با ترافیک در ظل عملیات رفرمیستی یا زیربنایی؟!

مقابله کردن با مشکل ترافیک، یکی از عمده ترین و پیچیده ترین معضلات اجتماعی روز است که هزار چندی با ارائه طرحی جدید برای حل این مشکل، از جانب مسئولین و دست‌اندرکاران امر، بار دیگر اذهان عموم را بخود متوجه می‌سازد. عدم موفقیت دولت در مقابله با این مشکل، چه در زمان گذشته و چه در زمان حال، این توهم را بوجود آورده است که اساساً "مشکل ترافیک"، حل نشدنی است و باید بنوعی با آن کجدار و مریز گرد. و غیر قابل حل بودنش نیز از آنجایی مشهود است که نه تنها استبداد، بلکه دست اندر کاران و حاکمین پس از انقلاب هم از حل این مشکل عاجز مانده‌اند!

بقیه در صفحه ۱۱

در صفحات دیگر

کره جنوبی، قربانی توطئه های امپریالیستی:

تعطیل دانشگاهها، حربه دیگر ارتجاع برای

مقابله با لیبرالیسم و نیروهای مترقی:

سخنسی با خواننده

شیعه و شعبان، انتخاب شهادت در برابر انتظار

بمناسبت میلاد با سعادت شهدای راه فضیلت و معالم راه حقیقت و شمع فروزان طریقت، سرور شهیدان حسین و پیشوای شهیدان عباس و استمرار دهنده راه شهیدان، سجاد.

بقیه در صفحه

دولت و تزلزل حاکمیت

حرکت انقلاب در شرایط حساس گنونی، آماج حملات و توطئه های گوناگون قرار گرفته و هژمونی انقلاب دستخوش تزلزل و تذبذب عجیبی گشته است، این تزلزل و تذبذب در صورت استعفا های مقامات، کم کاری های نهادهای بوروکراتیک، اعتصابات کارگران، رشد غیر اصولی تضادهای درون خلقی و فشار ناشی از تحریم اقتصادی، تورم، گرانی، احتکار، فعلیت یافتن تضاد میان دو جناح لیبرالیسم و ارتجاع و... دلایل متعدد دیگری نمودار شده است و بروز بروز دولت را بی ثبات تر کرده و حاکمیت سیاسی را متزلزل می‌سازد.

قدر مسلم اینکه دولت مهره مستقیم و یا مزدور وابسته به امپریالیسم نیست. گرچه حرکت او در دراز مدت موجبات اتصال این ارگان را به امپریالیسم فراهم می‌سازد. اما سقوط دولت بمنزله پیروزی امپریالیسم خواهد بود و تزلزل ارگان سیاسی گنونی مملکت در شکل غیر اصولی، حتما دشمنان را شیرین گام خواهد ساخت.

بقیه در صفحه ۳

در ضمیمه

پرسش و پاسخ (۶)

چه تحلیلی در مورد "ارتش" دارید؟

ارتش از بعد از انقلاب:

"دولت و ترنزل حاکمیت"

با طرح مسئله فوق بی شک ذهن انسان به این نکته معطوف میشود که غرض از ترنزل دولت در صورتی غیر اصولی در شرایط فعلی، اینست که اولاً زمانی میتوان عدم وجود این دولت را حرکتی صحیح و بر طبق منافع خلق دانست، که ضعف آن بر مبنای انتقال قدرت به توده ها و خود آگاه شدن آنان باشد، در این صورت ضعف هیئت حاکمه، حسنه پسوده و به نفع خلق های ایران تمام خواهد شد. چرا که امپریالیسم نخواهد توانست از عدم وجود عنصر آگاهی در توده ها استفاده کرده و حاکمیت خویش را تحمیل و تثبیت نماید. ثانیاً، باید پس از هژمونی فصال گنونی که حاکمیت سیاسی جامعه را در دست دارد، هژمونی انقلابی و گارساز دیگری سراغ داشت که بتواند خلا هژمونی غیر اصولی قبلی را پر سازد. آیا هم اکنون، چنین هژمونی ای وجود دارد؟

این است که در این موقعیت حساس، امپریالیسم سعی بر آن دارد که این هژمونی را متزلزل ساخته و از آب گل آلود وجود خلا رهبریت استفاده کند. اگر امپریالیسم بوجود یک سازمان و یا حزب مترقیانه که داعیه رهبریت سیاسی این مرز و بوم را

دارد، آگاهی داشت و میدانست که در صورت سقوط هیئت حاکمه گنونی، نیروی دیگری بروی کار خواهد آمد که بیکباره ریشه هایش را از بین در خواهد آورد، بی تردید به این دولت قانع بوده و دودستی آن را می چسبید، تا اینکه سیاست صبر و انتظار پیشه کنند و چشم انتظار احیای دوباره سیستم سرمایه داری وابسته در دراز مدت بماند. اما اکنون نیک آگاه است، هیچ حزب و دسته و گروهی هر چند مدعی رهبریت سیاسی توده ها، وجود ندارد که قادر به جایگزینی هژمونی گنونی باشد، چسرا که دقیقاً می دانند، هیچ یک از نیروهای مزبور، پایگاه توده ای ندارند و همین توده های ناخود آگاه در صورت جایگزینی، آنان را ساقط خواهند نمود.

این نیروها اعم از مذهبی و مارکسیستی بدلیل آنکه در هنگام مبارزه، حرکتی خارج از متن توده ها داشته اند و هم چنین انقلاب نیز آنطور که باید و شاید استمرار و دوام نداشته است که پیشگامان حقیقی خلق را به آنان بشناسند، هیچ نوع پایگاهی برای بدست گرفتن حاکمیت و رهبریت سیاسی ندارند.

در هر حال، اینک که شرایط انتقال قدرت از هیئت حاکمه به توده ها موجود نیست، و در صورت عدم این هژمونی، خلا

رهبریت بخصوصی محسوس است، هر نوع عملکردی در جهت تضعیف غیر اصولی دولت، در راستای منافع امپریالیسم بوده و در پیچهای به جهان امیال و خواسته های او خواهد بود. عمده ترین علل تضعیف دولت بعنوان تنها ارگان سیاسی مملکت و دارای پایگاه توده ای که در شرایط گنونی شدیداً مشهود است، در رابطه با عوامل و پارامترهای ذیل می باشد.

اول - عدم تشکل هژمونی گنونی در قبل و پس از انقلاب. نخستین علتی که موجب می گردد دولت دارای ثبات و استحکام لازم نباشد، به قبل از انقلاب بازگشت می نماید. یعنی به عدم تشکل روحانیت در آن مقطع زمانی. چه روحانیت در عین عدم تشکل، دارای پایگاه وسیع توده ای بود، اما صرف داشتن پایگاه توده ای نمی تواند از برای انقلاب کار ساز باشد. هژمونی باید توانایی دادن تشکل و خود آگاهی به توده ها را داشته باشد. اما روحانیت با وجود داشتن پایگاه توده ای، به علت اینکه خود از داشتن تشکیلات منسجم و حساب شده در پروسه انقلاب بی بهره بود، طبیعی است که نمی توانست توده های مردم را در امر مبارزه متشکل سازد. هم اکنون نیز هیئت حاکمه اعم از امپریالیسم و ارتجاع مذهبی و هم چنین رهبر انقلاب، هیچ کدام دارای تشکیلات ضروری نبوده و نیستند. گویانکه از پس از انقلاب یک هژمونی مقطعی متشکل ایجاد شده و آنهم در رابطه با گوشه های امپریالیسم می باشد، اما باز این تشکل صورتی صحیح و اصولی ندارد، چرا که یک رهبری متشکل می بایست در طی یک پروسه صورت پذیرد و در عین داشتن پایگاه توده ای، امت وسط باشد که در امر تشکل دادن و بسیج توده ها بر علیه دشمنان برونی و درونی، بالاخص امپریالیسم، بعنوان عمده ترین تضاد، و خود آگاه ساختن انسان، پیفق گردد. لذا بزرگترین ضعف دستگاه رهبری گنونی، عدم کسب انسجام در یک پروسه مبارزاتی است که این نارسایی موجب گشته است، پس از پیروزی انقلاب ضد استبدادی خلق های ایران، تضادهای درونی هیئت حاکمه رخ نمایند و چند پارچگی این بافت را به اثبات رسانند که شاید بتوان گفت در جو گنونی، دو جناح امپریالیسم و ارتجاع از بافت هیئت حاکمه، شدیداً بواسطه خواستار بودن کسب هر چه بیشتر پایگاههای قدرتی، رویاروی یکدیگر قرار گرفته و بدست خود دولت را در سراسر هیئت سقوط قرار داده اند و بی تردید وحشت و نگرانی رهبر انقلاب نیز در مورد تضاد این دو جناح و دعوت طرفین برای حل مسالمت آمیز مناقشات موجود و امر به وحدت نمودن و مسایل از این قبیل، همه و همه در رابطه با ترنزل هیئت حاکمه گنونی است و همین امر است که رهبر انقلاب را بر سر آن داشته است، تا میان این دو جناح که یکی بواسطه سازشکاریهایش (امپریالیسم) و دیگری بواسطه انحصار طلبی هایش (ارتجاع) و هر دو بدلیل ادعای در دست گرفتن کل حاکمیت سیاسی و پایگاههای قدرت، تضادشان شدیداً اوج یافته و بالا گرفته است، نقش واسطه را بازی کند. در هر حال گرچه مناقشات میان این دو جناح مسائلی را برای توده ها روشن می کند و آنان را نسبت به ماهیت هیئت حاکمه هشیار میسازد، اما از جانب

اثر انقلاب زود براه می افتد، اما حرکتش همیشگی نبوده و برای منفعت طلبی هایش از نهضت بازمی ماند و تنها و تنها طبقه تولید کننده، یعنی زحمتکشان جامعه هستند که می توانند بهترین افراد انقلابی را تشکیل دهند. لذا دولت می بایست که بجای تکیه کردن بر خرده بورژوازی، بر اقشار زحمت کش جامعه که تولید کننده نیز هستند و مصداق واقعی مستضعفین را تشکیل می دهند، یعنی کارگران و دهاقین متکی بوده و در جهت منافع این زحمتکشان کوشا باشد تا موجبات یأس این طبقه را فراهم نکند.

مسئله دیگری که در رابطه با قشر خرده بورژوازی از اهمیت اساسی برخوردار است، اینکه طبقه مزبور، خود باعث ایجاد شدن ضربات اقتصادی بر پیگروه اقتصاد ناسالم کنونی جامعه گشته است. گرانفروشی، احتکار مواد غذایی و غیره و... و ایجاد شدن تورم، در شرایط فعلی از عمده ترین مسائلی هستند که دولت را تحت فشار قرار داده و از همه سو به آن فشار وارد می کنند. اکنون تورم به سطح ۶۰٪ رسیده است و اگر میزان این تورم به حد برسد، سقوط دولت حتمی خواهد بود. لذا سکه هزمونی کنونی باید، بیش از هر چیز از منافع طبقه زحمتکش صیانت بعمل آورده و در جهت آنان بگوشد.

پنجم - رشد تضادهای درون خلقی.

تا هنگامیکه تضادهای درون خلقی در یک بستر غیر اصولی رشد و توسعه یابند، عدم ثبات مملکت را ایجاد کرده و تزلزل هیئت حاکمه را بدنبال خواهند داشت. تضادهای درون خلقی در یک نگرش عام به دو دسته تقسیم میشوند. دسته اول آن گونه تضادهایی هستند که ناشی از عملکرد رژیم می باشند. بعنوان نمونه شعله ور شدن آتش جنگ در گوردستان و کوبیدن خلق گوردستان انواع و اقسام سلاهبایی که باید دشمنان انقلاب را نشان بگردد و نفی خواست های دموکراتیک و حقوق حقه توده های گرسنه، ناشی از سهل انگاریها، قدرت طلبی ها، انحصارگرایی ها، با امپریالیسم از طریق مسالمت آمیز رفتار کردن و... دولت می باشد، چرا که دولت می خواهد قدرت را در دست خویش نگاه دارد و همواره از اینکه خلق ها و توده های مردم، از طریق شوراهای حاکمیت بر سر نوشت خویش را بدست بگیرند وحشت داشته است. این است که با خلق کرد از در جنگ در آمده و گمان میکند که توسط ارباب و گشت و گشتار و جوی خون براه انداختن در گوردستان خواهد توانست، ثبات سیاسی برقرار کند.

درست است که اینک بیش از هر چیز مملکت ما به ثبات سیاسی احتیاج دارد. اما نه در صورتی که رژیم کنونی مایل به برقرار کردن آنست، در این صورت شاه بهتر از هر کسی و هر حکومتی قادر به ایجاد ثبات بود و چنان جوخه فتنان آمیزی ایجاد کرده بود که هیچ کس را یاری نفس کشیدن نمی ماند. اما منظور از ثبات، اینگونه عملکردها نیست، بلکه ایجاد جوی است که در آن خلق ها یاری قدرت گرفتن داشته باشند.

دسته دوم، آن گونه تضادهایی هستند که در رابطه با عدم استمرار انقلاب ناشی شده اند. یعنی از آنجائیکه انقلاب در

دیگر، تنش های موجود میان این دو، تزلزل و تذبذب هیئت حاکمه را نیز بدنبال دارد که اینک حساس ترین مراحل خود را طی می کند.

دوم - نارس بودن انقلاب و عدم استمرار آن در یک مبارزه ضد امپریالیستی - ضد استعماری.

دومین علت عدم ثبات دولت، در نارس بودن انقلاب نهفته است. به این مفهوم که انقلاب در یک بستر صحیح ضد امپریالیستی - ضد استعماری استمرار نیافت و تنها در مبارزه ضد استبدادی متوقف ماند. این است که اکثر نهادهای سرمایه داری وابسته و مهره های ضد انقلابی، باقی مانده و نابود نگشتند. و حتی در بسیاری از موارد دعوت بکار شده و بخدمت گرفته شدند و نقش چوب را در لای چرخ انقلاب بازی کردند و همواره در جهت عکس حرکت جنبش کار کردند. اینک بسیاری از کم کاریها، ایجاد شدن بلواها و آشوب های درونی در گوشه و کنار مملکت برای بدست آوردن منافع و... و مسائلی در این ردیف از نارس بودن انقلاب سرچشمه می گیرند و شاید بتوان دیگر علل و پارامترهای موجود در عدم ثبات حاکمیت سیاسی دولت را نیز در رابطه با این علت دانست.

سوم - وجود تضادها و تنش های مختلف میان دولت و ارگان های دولتی.

مسئله ارگانهای دولتی کنونی، بعلمت مبارزه نکردن هیئت حاکمه با نهادهای وابسته امپریالیستی، همان ارگان های تثبیت شده سرمایه داری وابسته هستند و حیات و وجودشان در گرو سرمایه داری است. اما با پیش آمدن امر انقلاب و پیروزی آن بر استبداد، هیئت حاکمه ای زمام امور را بدست گرفت که داعیه ایجاد یک اقتصاد بر مبنای سرمایه داری مستقل را دارد، و این امر با وجود ارگانهای کنونی دولتی که ساخته و پرداخته دست سرمایه داری وابسته هستند، تناقض عینی و آشکار دارد. و مسایلی از قبیل تحریم اقتصادی ایران از جانب دول امپریالیستی به سرکردگی آمریکای تجاوز کار، موجب گشته است که این تضادها تبارز یافته و نمود پیدا کنند.

بحث در مورد اینکه آیا هیئت حاکمه کنونی خواهد توانست یک سرمایه داری مستقل ایجاد کند در جای خود انجام خواهد گرفت، اما همینقدر لازم است تذکر داده شود که، در شرایط و موقعیت زمانی کنونی، امکان هیچ نوع بوجود آوردن سرمایه داری مستقل موجود نیست و شکست ژاپن در این امر نمونه گویایی بر این مسئله است. این است که ایجاد نمودن چنین اقتصادی از بن با نهادهای و ارگانهای امپریالیستی تناقض داشته و امری انجام ناشدنی است، هر چند که آرمانها و امیال گروهی از لیبرالیستها، این باشد.

چهارم - حمایت دولت از منافع طبقه واسطه یا خرده بورژوازی.

حرکت دولت از پس از انقلاب همواره در جهت حفظ و صیانت منافع طبقه واسطه بوده است. طبقه واسطه، طبقه ایست مصرف کننده که در کار تولیدی نقشی نداشته و جز مصرف کار دیگری نمی داند. از طرف دیگر قشری است متزلزل که گرچه در

مرحله ضد استبدادی در جا زد و در پروسه ضد امپریالیستی و ضد استبدادی تداوم نیافت و خلشق‌ها را بسطه خود آگاهی آنچنانی که باید نرساند، بطوریکه بیشتر مناطق تحت سلطه فتودالیسم و سیستم خان خانی از جمله ایلات و عشایر، از وجود انقلاب باخبر نشدند.

این تضادها در رابطه با بورژوازی شهری، از جانب سرمایه داران و در رابطه با ایل‌ها و مناطق روستایی، از جانب خانها و فتودالها که از پایگاه توده‌های وسیع نیز برخوردارند، سدهای محکمی در جلورود خانه انقلاب ایجاد کرده‌اند. خصوصا سیستم خان خانی از عمده‌ترین عوامل ایجاد کننده تضادهای درون خلقی است. مثلا میتوان از رویدادهای اخیر سیستان و بلوچستان، بلوا و آشوب در ایلات فارس... نام برد که از ناحیه خانها صورت می‌پذیرد.

هم‌اکنون رهبریت ایلات و عشایر را خانهای بدست دارند که از پایگاه توده‌ای برخوردار می‌باشند. دولت برای نابودی این خانها و اصولا سیستم فتودالیسم باید که دیدگاه توده‌های محروم این مناطق را، از طریق اصلاح سیستم اقتصادی آنان و برخورد انقلابی با مشکلات و موانع، به خویشتن معطوف داشته و قدمهای مؤثری در جهت زنده کردن شیوه تولید دامداری و کشاورزی بردارد. اگر دولت بتواند این شیوه‌ها را دیگر با کمک‌های خویش زنده کند، بدون تردید مملکت ما از نقطه نظر مواد غذایی، خودکفا خواهد شد. اینگونه عملکردهای دولت موجب میشود که خلأ نبودن خانها در منطقه پرگشته و مردم این خلأ را احساس نکنند و به دولت اعتماد داشته باشند. اما مشاهده می‌شود که پس از انقلاب عملکرد هیئت حاکمه عکس چیزی است که از او طلب شده است، یعنی مواجه شدن با این مسائل و تضادها بصورتی باسماهی، عدم مانعت از ورود قاچاق به سیستان و بلوچستان بیانتگر چه چیزی می‌تواند باشد؟ آیا غیر از این است که دولت بعلت اصولی برخورد نکردن با معضلات اجتماعی سعی دارد آنها را از سر خود باز کند، بگونه‌ای که برای او تزاحماتی ایجاد نشود، بی‌شک بعلت فقر زیادی که در این استان مشهود است و بواسطه حاکمیت فتودالیسم بر منطقه، توده‌های مردم به حمل و نقل قاچاق دست زده‌اند، اما آیا برای فرو نشاندن ناراحتی مردم این منطقه تنها راه نجات باز کردن راه قاچاق و سخت نگرفتن در این رابطه است؟ قدر مسلم اینطور نیست، اگر با مسایل و معضلات موجود از طریق منطقی برخورد شود، حتی اگر حل این مسایل شامل طرح دراز مدتی هم بشوند، مشکلات قابل رفع هستند، چرا که در مورد آنها لااقل طرح و برنامه‌ریزی انجام شده است و گم‌گم به آنها عمل میشود.

بنابراین، اولین دسته از تضادهایی که بدلیل استمرار نیافتن انقلاب ایجاد شده‌اند در رابطه با فتودالها و خوانین حاکم بر مناطق روستایی، مطرح است که هر زمان منافع این گروه بخطر بیافند، آتش کینه و تخم نفاق و تضاد را می‌پاشند تا موقعیت خویش را تثبیت کنند.

دومین دسته از تضادهایی که در این روند ایجاد میشوند، در ارتباط مستقیم با تضادهای سرمایه‌داری وابسته هستند. پس از پیروزی انقلاب با گریختن سرمایه‌داران وابسته، صنایع کشور و کارخانجات همگی از کار افتادند، دولت برای اینکه صنایع را از نو زنده کند، از این سرمایه‌داران دعوت کرد که باز گردند و حتی به آنان وام پرداخت نمود تا بار دیگر کارخانه‌ها به کار مشغول گردند، گرچه این گونه اعمال انجام گرفت اما باز سودی نبخشید و کماکان این صنایع بدون باز دهی ماند ماند.

لذاست که کشور با بیگاری عظیمی روبرو شده و روز بروز کارگران دست به اعتصاب می‌زنند و شکی نیست که اعتصابات کارگری از عمده‌ترین پارامترهای تزلزل بخشنده به ارکان دولت است و تمامی اینها به بازسازی نظام اقتصاد سرمایه‌داری بازگشت مینماید، این است که دولت باید پیش از هر چیز به طبقه زحمتکش جامعه تکیه کند و بجای دعوت از سرمایه‌داران وابسته و کمک به آنان برای برآوردن کارخانجات و صنایع، آنها را در اختیار شوراهای کارگری قرار داده و از این طریق سعی در زنده کردن بار دیگر صنایع داشته باشد. در غیر اینصورت وجود بیگاری و تورم و اعتصابات کارگری، خود علتی بر تزلزل و عدم ثبات حاکمیت دولت و گاهی بسوی نابودی آن خواهد شد.

بنابراین برای بوجود آمدن یک اقتصاد سالم سوسیالیستی، باید که تمامی سعی دولت در جهت برانداختن سیستم فتودالی و سرمایه‌داری وابسته بکار گرفته شود و از این طریق زمینه‌های ایجاد خود آگاهی را در توده‌های مردم فراهم ساخته و پس از آن از طریق شوراهای دموکراسی خلقی، قدرت را به آنان انتقال دهد تا یکپارچگی، وحدت و انسجام کشور حفظ شده و همه بعنوان یک تن و بدون وجود تضادهای درون خلقی (چه آن تضادهایی که از عدم استمرار انقلاب ناشی شده‌اند و چه آنهایی که بعلت سهل انگاریها و احیانا عملکردهای عمدی دولت بوجود آمده‌اند)، برای ساختن ایرانی آباد و آزاد، صف واحدی را تشکیل داده و امپریالیسم را بزانو درآورند.

ششم - یاس توده‌ها.

یکی دیگر از زمینه‌های تزلزل حاکمیت دولت در موقعیت کنونی، ایجاد و القای یاس به توده‌های مردم است. دشمن همواره در کمین است که از ناراحتی‌ها و یاس‌ها و عقده‌های موجود در توده‌ها استفاده کرده و از این راه، تعرض خویش را آغاز کند و از راه تبلیغات نظر آنان را بجانب خویش معطوف بدارد. کیست که نداند تبلیغات رادیو عراق، رادیو بختیار، رادیو آمریکا و از اینگونه صداها امپریالیستی، اینک جمع کثیری از مردم را به پای رادیوهای خویش می‌کشاند و اپوزسیون را به خود جلب کرده و شکل میدهد. زمانیکه دیدگاه مردم نسبت به هژمونی موجود در جامعه‌شان برگردد، آنوقت است که زمینه‌های تزلزل این هژمونی فراهم آمده است. دولت بلاشک باید که بر توده‌های مردم متکی باشد، اما هنگامیکه مردم دچار یاس شده باشند، این تکیه گاه سست خواهد شد.

یاس توده‌های مردم زائیده دو چیز است، اول عدم کارایی

دولت، دوم اقتصاد ورشکسته دولت.

نیم درصفت

هم اکنون دو جناح لیبرالیسم و ارتجاع، هژمونی بالفعل را تشکیل می‌دهند، درحالیکه گروهها و نیروهای دیگری نیز وجود دارند که معتقدند می‌توانند رهبریت سیاسی را بدست گیرند، این گروهها در شرایط کنونی در داخل کشور از دو دسته نیروهای مارکسیستی و مذهبی تشکیل میشوند. گویانکه مدعیان هژمونی زیادند ولیبرالیست‌های فراری مانند بختیار نیز ادعای رهبریت می‌کنند.

اما آنچه که مشهود می‌باشد، تضاد میان هژمونی بالفعل و بالقوه است که عدم ثبات هیئت حاکمه را فراهم کرده است. بعضی از این هژمونیهایی بالقوه به علت عدم تحلیل واقع‌گرایانه و عدم درک واقعیت‌ها، از حرکت دولت و وضعیت موجود جامعه، دچار نوعی راست رویی و چپ‌رویها شده‌اند که این نوع حرکت‌ها بشدت در اختیار امپریالیسم قرار گرفته و هژمونی را در یک صورت غیر اصولی تضعیف کرده است. بعنوان مثال، تکیه آنتاگونیستی و استالینیستی بر تضاد کار - سرمایه و یکباره شعار قیام مسلحانه دادن و از جانب خود بدون درک واقعیتها، دولت را فاشیست یا امپریالیست تلقی نمودن، از جمله این چپ‌رویهاست که به شدت دولت را در روندی تزلزلی قرار داده است.

عده‌ای دیگر حرکت‌های راست روانه را پیشه کرده‌اند که فرصت طلبی‌ها و اپورتونیسم بازیهایی حزب توده از آن جمله است و از طرف دیگر بعضی از نیروهای مذهبی مترقی هم با اتخاذ تاکتیک‌های راست روی و چپ‌روی، تکیه بر ترور و حرکت‌های آنتارشیستی و زد و خورد‌های خیابانی، گاهی ارتجاع را تضاد عمده کردن و گاهی امپریالیسم را وایستگه اعمال، تزلزل و تذبذب‌خویش را نشان داده و روشن ساخته‌اند که درکی آمیخته از وضعیت جامعه خویش ندارند و همین عدم درک، آنها را به موضعگیری‌های سگتاریستی و آوانتاریسمی و راست روییهای بیجا انداخته است که بیرون آمدن از آنها بسیار مشکل بوده و موضع گروهی آنها را نیز تضعیف کرده است.

هشتم - دولت و عدم وجود سیاست داخلی و سیاست خارجی مناسب.

عامل و پارامتر دیگری که تزلزل پذیری دولت را به ثبات می‌رساند، عدم برنامه‌ریزی مناسب برای ایجاد یک سیاست داخلی و سیاست خارجی است. از یکطرف سیاست داخلی منسجم و طرح ریزی شده‌ای موجود نیست، طرحهای اقتصادی پایدی شد تولیدی در مورد کشاورزی و صنعت وجود ندارد، وضعیت ارتش و نهادهای بوروکراسی و تکنوکراسی مشخص نیست و وضعیت گروگانهای آمریکایی هم سیاست داخلی و سیاست خارجی را تحت الشعاع خویش قرار داده است. از طرف دیگر، در مورد سیاست خارجی هم به همین نحو، برنامه‌های مشخصی وجود ندارد، لذا دولت در رابطه با سیاست خارجی نه تنها از کشورهای انقلابی هم چون یمن، الجزایر، لیبی، سازمان آزادیبخش فلسطین و... پشتیبانی آنچنانی نمی‌کند و با آنان رابطه‌ای ندارد و بی‌شک از پشتیبانی آنان برخوردار نیست، بلکه عملاً

در مورد عدم کارایی دولت، توده‌ها بسیار حساس و نگران هستند. هم‌اکنون بیش از یک سال از پیروزی انقلاب می‌گذرد، و در طی این مدت زمان قابل توجه، هیچ نوع تحولی بنیادی صورت نگرفته است و برنامه‌های باصلاح انقلابی دولت هم، جز صورت تخریبی، صورت دیگری نداشته‌اند و هرچه حاصل انقلاب بوده است، بواسطه سازشکاریهای لیبرالیسم و انحصار طلبی‌های ارتجاع و سرانجام مناقشات میان این دو، از بین رفته است. دولت نه تنها در مهار کردن گرانی، تورم، بیکاری و فسادهای اجتماعی و مسائلی از این گونه، موفق نشده بلکه به این حریق خانمان برانداز دامن نیز زده است و این مسئله نهایتاً یاس توده‌ها را افزایش میدهد.

مردم در جامعه جز تضاد و گروه‌بازی و دسته‌بندی نمی‌بینند، در رادیو و تلویزیون به یک صورت، در روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها به یک صورت، تضاد این جناح سیاسی با آن جناح سیاسی، زد و خورد‌های بی‌دری این گروه با آن گروه و تمامی اینها به او نشان میدهد که آنچه از یاد رفته است، منافع و مصالح خلق است. نه خودش یارای کار کردن دارد که هرج و مرج و آنتارشیسم تولید میشود (البته اگر به او اجازه کار بدهند) و نه از دست دولت کاری ساخته است، لذا است که به یاس کشیده شده و جای پای خوبی برای نفوذ امپریالیسم می‌شود.

دومین مورد یاس را، برنامه‌های اقتصادی دولت است. استیلاي کشور ما به سرمایه‌داری وابسته بر همه کس عیان است. این اقتصاد وابسته تمامی منابع تولیدی ما را خرد کرده و یک مملکت مصرف‌کننده تنگ محصولی پیرامون نفت بوجود آورده است. تمامی محصولات ما وارداتی بوده و درون کشور هیچ چیز ضروری تولید نمی‌شود. اینک امپریالیست‌ها ما را در مکنه فشار اقتصادی و تحریم اقتصادی قرار داده‌اند، نفت ما را نمی‌خرند و با کم شدن واردات، به علت عدم وجود تولید و بالا رفتن تقاضای مردم، تورم در سطح مملکت بیداد می‌کند و این مسایل، یاس توده‌ها را افزایش میدهد.

راه حل این معضلات در این است که دولت تکیه خویش را بر اقشار زحمتکش اعم از کارگر و دهقان قرار دهد. با اتکا بر ارگان شوراهای دهقانی باید که زمین، وسایل و بذل در اختیار دهقانان قرار گیرد، تا آنان بتوانند تولید روستایی را ایجاد کرد و افزایش دهند و از طرف دیگر صنعت و یا تولید شهری در استخدام تولید روستایی درآید به این مفهوم که ابزار و آلات کشاورزی ساخته شوند، تا کشور از طریق کشاورزی به سطحی از خودکفایی برسد، تنها از این راه است که دولت میتواند خود را از ورطه سقوط و تزلزل نجات بخشیده و گامهای مؤثرتری در راه ایجاد یک حکومت خلقی بردارد.

هفتم - تضاد موجود میان هژمونی بالفعل و بالقوه، قبل از انقلاب و پس از آن نیروهای مختلفی داعیه رهبریت سیاسی را داشته‌اند که البته این رهبریت به جناح روحانیت رسید. زیرا که دارای پایگاه وسیع توده‌ای بود و پس از آن با حمایتی لیبرالیسم ارگانهای قدرت را بدست گرفتند. بنابراین

وارد جرگه کشورهای ارتجاعی چون پاکستان شده و آب به آسیاب امپریالیسم می ریزد و از حرکت خوانین و فتوایهای افغانی حمایت می کند. این است که سپهرهای ارتجاعی هرگز نخواهند توانست پشتیبان خوبی برای انقلاب باشند و بی تردید انتظار حمایت انقلابی از پاکستان و ضیاء الحق و آقا شاهی داشتن نوعی ساده لوحی است.

ایران گذشته از ورود به جرگه کشورهای ارتجاعی منطقه، بجای اینکه امپریالیسم را به مثابه دشمن عمده خود مطرح کند، شوروی و کمونیسم را دشمن عمده ساخته و تضاد آنتاگونیستی خویش را با آن قرار داده است.

پس، نه تنها سیاست داخلی، که سیاست خارجی دولت هم مشخص نبوده و صورتی انقلابی ندارد و این مسئله بدتر از آن وی خواهد انجامید، چرا که اندک پشتیبانی کشورهای انقلابی را نیز از او سلب خواهد نمود.

نهم - عدم صدور انقلاب.

یکی از مهم ترین عوامل استحکام بخشنده به یک انقلاب، جریان آن حرکت و صدور آن به دیگر مناطق است. انقلاب چنان آبی است که اگر جریان و سیلان داشته باشد، زلال و شفاف می شود و خروشان و غران و مهاجم دشمنان خویش را نابود می کند و اگر محصور شود و جریان نیابد به مرداب تبدیل خواهد شد و متعفن خواهد گردید.

انقلاب ما نیز هم اکنون چنین صورتی پیدا کرده است و از یکطرف بعزت وجود تضادهای برونشی که ناشی از حرکت امپریالیسم در منطقه است، به محاق کشیده شده و از طرف دیگر، دولت هیچگونه علاقه ای برای به جریان انداختن آن ندارد. با کشورهای انقلابی منطقه رابطه ای ندارد، با لیبی بر سر موسی صدر اختلاف حاصل کرده، یمن جنوبی که مارکسیست است، با الجزایر که روابطی ندارد و از خلق فلسطین هم که پشتیبانی درست و اصولی نمی کند، تا از این طریق انقلاب را صادر نماید. این است که انقلاب ما در محاصره و محاق قرار گرفته و روز بروز حرکت و تکان و سیلان و مهاجم خویش را از دست میدهد و از صورت جنبش به نهاد یا انستیتوسیون مبدل می شود.

دهم - عدم خود آگاهی توده ها

عدم خود آگاهی توده ها را شاید بتوان یکی از مهم ترین و کلی ترین علل تزلزل دولت بحساب آورد، یک پایه این امر به نارس بودن انقلاب و تفتیده نشدن توده ها در امر مبارزه بازگشت می نماید و پایه دیگر آن به عملکرد دولت، وابسته است. زیرا مردم نسبت به میکروب دشمن یعنی امپریالیسم واکنش نداشتند و اساسا امپریالیسم برای آنان صورت و تباری عینی ندارد و سعی دولت بر آن نبوده است که امپریالیسم را به خلق بشناساند و انقلاب نیز تداوم و استمرار نداشته است که آنان در جریان و مسیر مبارزه دشمنان خویش را بشناسند و قشر وسیعی از توده های ما دارای آگاهی های روستائی هستند و به آگاهی های شهری دست نیافته اند، چرا که انقلاب از سطح شهرهای ما تجاوز نکرد و لذا بقیه توده ها آنطور که باید و شاید از انقلاب اطلاع نداشتند.

پس، با توجه به اینکه انقلاب استمرار نداشته و نتوانسته است توده ها را خود آگاه کند، اینکه بر دولت است که توسط برنامه های افشاگرایانه و نشان دادن چگونگی غارت کشور از جانب امپریالیسم با افشای قرارداد های ۲۵ ساله اخیر و رابطه ایران با امپریالیسم، چهره کویه و زشت آن را به توده ها نشان داده و تبارز عینی امپریالیسم را بشناساند. اما دولت نه تنها دست به چنین کاری نزده است، بلکه عملا معتقد است که تضاد خلق امپریالیسم را باید از طریق مسالمت آمیز حل کرد! این مسئله از ورای قطع نامه "کنفرانس بین المللی بررسی مداخلات آمریکا در ایران" بخوبی مشهود است. کنفرانسی که اکثریت مردم حتی از وجودش هم با خبر نشدند! لذا امپریالیسم را مردم نمی شناسند و نمی توان در این باب به شعارهای آنان در جلوی سفارت تکیه کرد. چرا که اولاً این توده، قشری از توده های شهری بودند و روستائیان ما این اندک آگاهی را هم نسبت به امپریالیسم ندارند و ثانیاً حرکت توده های شهری نیز از طریق احساسات و شور مذهبی و فتوای روحانیت صورت پذیرفته است و نه بر مبنای شعور و آگاهی و درک از ماهیت امپریالیسم.

بنابراین عدم خود آگاهی توده ها، عامل مهم متزلزل کننده حاکمیت دولت است. ساینکه بخشی از مردم، بخصوص در سطح روستاها منتظر بازگشت شاه هستند، بخش دیگر بطرفداری از بختیار بسراستانند، دو میلیون رای پشت سر افرادی چون مدنی قسار دارد و بالاخره توده ها به هر گس که چهره اش را پشت تلویزیون ببینند اعتماد دارند و به او رای میدهند و تمامی اینها ناشی از عدم خود آگاهی توده ها است.

ماحصل اینکه تمامی موارد یاد شده، استغای مقامات، افشاگریهای دو جناح هیئت حاکمه نسبت به همدیگر، اقتصاد ناسالم، عدم وجود برنامه ریزی برای کشور و عدم خود آگاهی توده ها، همزبونی را چه در جناح لیبرالیسم و چه در جناح ارتجاع و چه حتی رهبر انقلاب، در صورتی غیر اصولی تضعیف کرده است. باید بیش از هر چیز به توده ها تکیه کرد و از تشکیل شوراها هراس نداشت، امپریالیسم را افشا نمود و چهره های ضد مردمی و ضد خلقی را به مردم شناساند.

گرچه بخوبی آگاهیم که هیچ یک از راه حل های فوق بکار گرفته نمی شوند، اما بررسی این راه حلها در مقابل معضلات اجتماعی، صرفا برای نشان دادن وضعیت و موقعیت موجود و نجات از این جو می باشد تا با درک واقعیات، مسائل را تحلیل کرده باشیم.

"والسلام" ۵۹/۴/۱

شیمه و

بیاورد و در پرتو "انتظار" پیوسته اعتراض گر وضع موجود باشد و رهایی توده های در بند را طلب کند.

سالروز این ایام سعادت بخش را به توده های گرفتار در بند و زنجیر ترمیم و تهنیت گفته و پیروزی هر چه بیشتر آنان را در ظل مکتب رهایی بخش اسلام، در راه دستیابی به است و جامعه ایده آل انسانی از خداوند بزرگ خواهیم.

گانه‌های نفوذ امپریالیسم آمریکا

امپریالیسم آمریکا، در رویارویی با دو تضاد خلقها و ابرقدرت شرق:

از پس از جنگ جهانی دوم و نابودی فاشیسم که بار دیگر کمونیسم و امپریالیسم در مقابل یکدیگر صف آرایی می‌کنند، برای امپریالیسم دو تضاد مطرح است، یکی تضاد عمده با خلقهای تحت ستم و دیگری تضاد با کمونیسم و یا بطور کلی ابر قدرت شرق.

تضاد امپریالیسم با ابر قدرت شرق، دو گونه است، گونه اول: تضاد مسلکی از طریق کار - سرمایه و گونه دوم: تضاد قدرتی برای ایجاد توازن قدرت.

ابر قدرت شرق، بعلمت تکیه ای که بر سوسیالیسم بعنوان یک مکتب ضد سرمایه داری و کاپیتالیسم دارد، شدیداً در تضاد با امپریالیسم قرار گرفته است. چرا که امپریالیسم آمریکا بعمان می‌بیند، هر جائیکه این اندیشه و این مسلک وارد می‌شود، جنبش ضد سرمایه داری ایجاد میکند. زیرا اساسی ترین پایگاه این مسلک طبقه کارگر است.

لذا امپریالیسم تمامی سعی خود را مصروف نابود ساختن این طرز تفکر و اندیشه کرده و سعی می‌نماید که از طریق شعارهای به ظاهر دموکراتیک، از قبیل حقوق بشر، دموکراسی پارسی، صلح جهانی و... چهره سوسیالیسم را مسخ کند. هم چنین برای پیروزی در این روندی که در پیش گرفته است، سعی می‌نماید که با پشتیبانی از افکار رومیزیونیستی و انشعاب یافته از مارکسیسم، مثل سوسیالیسم بین الملل، سوسیال ناسیونالیسم تیتو و مائو و هم چنین افکار مارکسیستی آمریکائی مارکوزه، سوسیالیسم را نابود کند، و این افکار به ظاهر انقلابی را جایگزین آن سازد. بنابراین دیدیم که تضاد مسلکی بین ابر قدرت شرق و امپریالیسم آمریکا، یک برخورد فکری و غیر مستقیم است. اما کمونیسم به عنوان یک طرز تفکر، در همه جهان مطرح است. چه در کشورهای تحت سلطه و چه در کشورهای متروپل. برخوردهای امپریالیسم آمریکا با کمونیسم که فوقاً عنوان شد، برخوردهایی است که بیشتر در رابطه با کشورهای تحت سلطه مطرح است. و برخورد او با این اندیشه، در کشورهای متروپل تفاوت دارد. به این ترتیب که در این کشورها از طریق ایجاد نمودن زمینه‌های عینی رفاهی، هم چون آمورز و آزه کردن طبقه کارگر بواسطه ایجاد کردن یکسانی در مصرف، زمینه های ذهنی انقلاب را نابود می‌کند و می‌بینیم که در این مورد موفقیت شایان توجهی هم بگف آورده است، بطوریکه بزعم مارکس، آلمان اولین کشوری بود که میبایست انقلاب کارگری در آن به وقوع بپیوندد، اما به این ترتیب، شاید به زحمت آخرین کشوری باشد که در این روند قرار گیرد.

دومین تضاد امپریالیسم با ابر قدرت شرق، تضاد قدرتی است که موقعیت جهانی را دستخوش تزلزل و تذبذب می‌نماید. مهم ترین عاملی که باعث گردیده است تا جناحهای مختلف کشورهای سرمایه داری غربی، دست از تضاد میان خویش بردارند و در یک صف و یک جبهه واحد، رویاروی ابر قدرت شرق، صف

برای شناخت امپریالیسم، بیش از هر چیز باید که به فعلیت استثماری و اندیشید، و در این رابطه است که یک تضاد همواره وجود دارد و آن، تضاد امپریالیسم با خلقهاست. رابطه امپریالیسم با خلقهای تحت سلطه، یک رابطه استثماری است که با خود، استثمار و استبداد و استعمار و استبداد و... را نیز همراه دارد. لذا استکه می‌گوئیم، امپریالیسم، زاینده تراحم و تضاد با خلقهای تحت سلطه و ستم است.

موانع راه امپریالیسم، در جهت استثمار خلقها:

تردید نیست که عمده ترین تضاد امپریالیسم، با خلقهای تحت سلطه و دربند است. اما گاه بر سر استثمار خلقها، توسط امپریالیسم، موانعی نمودار می‌گردد که مبارزه با آنان را اجتناب ناپذیر می‌نماید. و امپریالیسم را وامی‌دارد که برای حفظ منافع خود، رودر روی آنان بایستد. این موانع، بصورت عمده، تاکنون در سه صورت تجلی یافته‌اند امپریالیسم، فاشیسم، کمونیسم. بعنوان مثال، تضاد آمریکا با فرانسه در ویتنام و همچنین بر سر گانال سوئز، بیانگر تضاد امپریالیسم با امپریالیسم است. و یا جنگ جهانی اول، تبارز عینی تضاد امپریالیسم با امپریالیسم است، که باعث ورود رو قرار گرفتن کشورهای امپریالیستی جهان شد.

تضاد امپریالیسم با فاشیسم، در جنگ جهانی دوم تبلور یافت. در این جنگ، امپریالیسم برای مقابله با فاشیسم، با کمونیسم همدست شد، تا این مانع حرکتی را از مقابل خود بردارد. و بالاخره تضاد فعلی امپریالیسم با کمونیسم، که در ادامه متن، توضیح داده خواهد شد، نشان دهنده این موانع و تراجمات می‌باشد. اما این تضادها صورتی اعتباری دارند، چرا که تنها تضاد اصالت دار، در تضاد امپریالیسم با خلقها مفهوم می‌یابد. لذا مرگ امپریالیسم، در خویشیاری و قیام خلقهاست. و به میزانی که خلقها به خود آگاهی بیشتری برسند، تراجمات بیشتری را برای او فراهم می‌آورند. از اینرو استکه امپریالیسم به هیچ عنوان، تحمل خود آگاهی خلقها را ندارد و به شدیدترین وجه ممکن با آنها مقابله می‌کند. چهل میلیون بمبی که امپریالیسم آمریکا در جنگ ویتنام بر سر خلق ویتنام ریخت، بیانگر چه چیزی می‌تواند باشد؟ آیا فقط برای مصرف سلاحهای متراکم شده خویش است؟ و یا فقط برای تصرف یک منطقه استراتژیک حیاتی است؟ اینها همه هست، اما امپریالیسم تیزر هموش تر از آنست که فقط این مناسف‌ساز خویش را در نظر گیرد. خلق ویتنام خلق خود آگاهی است، که برخاسته است تا شر امپریالیسم را از سر خویش کوتاه کند. ویتنام اگر سرکوب نشود، الگویی خواهد شد برای تمامی خلقهای تحت سلطه، و امپریالیسم از سرایت این خود آگاهی است که وحشت دارد.

هم مانع از رشد خودآگاهی خلقها شود و بالاخره توازن قدرت را به نفع خویش، در رابطه با ابر قدرت شرق بر هم زنند.

تردیدی نیست که در این میان، عمده ترین هدف امپریالیسم همانا غارت خلقها و سودهای سرشار اقتصادی است، اما برای نیل به این مقصود، باید که نقاط استراتژیکی حساس را در اختیار داشته باشد. از اینروست که می بینیم، اساسی ترین تکیه گاه امپریالیسم در مناطق استراتژیکی، از خلیج فارس گرفته تا بحر احمر و دریای مدیترانه و دماغه نیک و آمریکای لاتین و آفریقا و ... بر حکومت های مرتجع قرار گرفته است تا از سیلان و جنبش و خودآگاهی توده ها جلوگیری کند.

شیوه های مقابله امپریالیسم آمریکا، با حرکت های درون خلقی؛ آنچه را تاکنون از برخوردهای امپریالیسم با خلقها مطرح کردیم، حالتی اعم داشت، اینک به صورت اخص، در رابطه با حرکت های درون خلقی، و شیوه های برخورد غیر مستقیم امپریالیسم با آنان می گوئیم. حرکت های درون خلقی، در این برهه از زمان، عمدتاً "به دودسته تقسیم می شوند. یکدسته حرکت های مارکسیستی که امپریالیسم آمریکا، توسط سوسیال ناسیونالیسم (تئوتوئیسم و مائوئیسم)، که ایدئولوژیهای منحرف شده از مسیر اصلی مارکسیسم هستند و در نهایت به سود امپریالیسم کار خواهند کرد، آنها را به انحراف می کشاند، بعنوان نمونه، توجه به عملکرد آمریکا در مبارزات خلق های آفریقا و سوق دادن آنان به سوی مائوئیسم، از اهمیت بسیار برخوردار است. و از دیدگاه آمریکا، آنچه که شایان توجه است، عدم وابستگی این جنبش ها به بلوک شرق است و می بینیم که به این ایده آل خویش نیز در کشورهای آفریقائی تا اندازه ای دست یافته است. بطوریکه به غیر از آنگولا، سایر کشورها و جنبش های آزادیبخش، تمایلی به قرار داشتن در جرگه بلوک کمونیسم شرق را ندارند*.

دومین دسته از حرکت های درون خلقی، سلسله نهضت های اسلامی است، که به تازگی در کشورهای تحت سلطه، شروع شده است. در این رابطه امپریالیسم آمریکا تلاش میکند، که این جنبشها را بسوی نوعی اسلام قالبی، بدون تکیه گاه اقتصادی سوسیالیستی سوق دهد و بی تردید حاکمیت گروه های خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط در این گونه مناطق، تا آنجائیکه بتواند، منافع آمریکا را از خطرات احتمالی مصون بدارد، بسیار جالب توجه او خواهد بود.

راه های نفوذ امپریالیسم؛ تحلیل، بررسی و شناخت راه های نفوذ امپریالیسم، باید که بر مبنای تضاد خلق - امپریالیسم استوار باشد. به این ترتیب که، امپریالیسم در این طرف خندق و خلق در آن طرف آن قرار دارد و راهی سواى یکدیگر داشته و هیچگاه آنها را مشترکاً در یک جوی نخواهد رفت.

در قسمت فوق، چهره واقع شده در آن طرف قضیه را که عبارتست از امپریالیسم، مورد تألیف قرار دادیم. اینک راه های

* بعنوان نمونه، می توان از زیمبابوه (رودزیا) نام برد.

آرائی کنند، حرکتی است که در خلقها بر مبنای تضاد خلق امپریالیسم، تحت نفوذ ابر قدرت شرق، آغاز شده است.

ابر قدرت شرق توسط حمله های نظامی، اشغال، کودتا و حرکت بر مبنای تشدید تضاد های طبقاتی در مناطق تحت سلطه امپریالیسم، تحت تاثیر مستقیم خویش، یا غیر مستقیم توسط کاستروئیسم، در جهان گریخته پیش می رود. و به این ترتیب تضاد خود را با امپریالیسم افزایش می دهد. بعنوان نمونه، عمده ترین این عملکردها را، چه از نظر کودتا، چه از نقطه نظر نفوذ نظامی و اشغال منطقه، در افغانستان متبلور می یابیم. که این اعمال شدیداً "امپریالیسم آمریکا را متوحش ساخته است. بنابراین تا اینجا دیدیم که ابر قدرت شرق، هم از طریق قدرتی، یعنی توسط، کودتا، حمله نظامی، اشغال، و ... و هم از طریق مسلکی، یعنی توسط ترویج کمونیسم که در صورت های کاستروئیسم و یا جپا پیسم نیز متبلور است و با کمک به جنبش های آزادیبخش و انقلابی جهان، از این کانال، آنها را تحت نفوذ خویش در می آورد. بنابراین تفاوت عمده ای که کمونیسم، با دیگر موانع راه استثمارگری امپریالیسم، (فاشیسم و امپریالیسم) دارد، نفوذ توده ای، و پایگاه خلقی است که دارد، در این رابطه است که می بینیم، تضاد امپریالیسم با خلقها و ابر قدرت شرق، یک رابطه ارگانیک و پیوسته دارد. به این معنا که تضادش با ابر قدرت شرق، از یکطرف با خود آن کشور است و از طرف دیگر با خلق های زیر نفوذ آن.

امپریالیسم که اینک، بصورت عینی در چهره امپریالیسم جهانخوار آمریکا متبلور است، برای مقابله و روبروئی با خلقها و ابر قدرت شرق، از نقطه نظر قدرتی، معمولاً "مستقیم وارد کارزار نمی شود. و بیشتر سعی بر آن دارد که با تکیه بر ژاندارمها و حکومت های ارتجاعی مناطق، با این دو به مقابله برخیزد. روبروئی مستقیم با خلقها، از پس از جنگ ویتنام، شاید آخرین حربه ای باشد که بکار برسد و همواره سعی می کند تا از این کار احتراز جوید. چرا که می داند، مرگ او در این عملکرد نهفته است و این عمل بیش از آنکه نفعی برای امپریالیسم داشته باشد، خلقها را بمخود آگاهی عمیق میرساند و موجبات جبهه گیریشان را در مقابل وی و در برخوردی آنتا گونیسمی فراهم می آورد. تکیه امپریالیسم بر مرتجعین منطقه، در یک شکل عام و کلی صورت می گیرد. بعنوان نمونه، انگا او بر مزدورانی چون، ملک حسن در مراکش، ملک حسین در اردن، ملک خالد در عربستان سعودی، سلطان قابوس در عمان و ... می باشد و سعی می کند از این حکومت های ارتجاعی، بعنوان پشتوانه ژاندارمها که دارای مواضع زعویبولیتیکی و استراتژیکی حساس هستند، استفاده کند. این ژاندارمها عبارتند از، ایران در زمان شاه سابق و مصر در شرایط فعلی، اسرائیل، کره جنوبی و ... بدینوسیله هم منافع اقتصادی اش را از مناطق تحت سلطه تامین کند.* و

* منافع اقتصادی امپریالیسم در مناطق تحت سلطه، عمدتاً "در دو بخش خلاصه می شود، یکی مواد اولیه، و دیگری بازار مصرفی کلان،

نظرو وضعیت هزمونی حاکم، کم از دو قشر بورژوازی کوچک و بورژوازی متوسط تشکیل شده و تضاد عمده این دو قشر را در شرایط کنونی نیروهای مترقی و خلقهای بپا خاسته تشکیل میدهند، و چه از نقطه نظر خلق ها و توده های ما که به جز قشر اندکی، بقیه از عدم آگاهی کافی در رنجند، میتوان براحتی راههای نفوذ امپریالیسم را شناخت. چه، عدم آگاهی توده ها از وضعیت خویش و موقعیت حساس زمانی و عدم شناخت نسبت به امپریالیسم و نبودن زمینه های عینی برای این شناخت*، و وجود هیئت حاکمه ای که به نابودی بسترهای آگاهی ساز برای توده ها، دامن میزنند و موجبات رشد تضادهای درون خلقی را فراهم می آورد و دارای برنامه های مشخص اقتصادی برای پی ریزی یک اقتصاد سالم و بری از هر گونه استثمار فرد از فرد نیست، طبیعی است که امپریالیسم براحتی میتواند نفوذ کند و موقعیت خویش را در منطقه مستحکم سازد.

نفوذ امپریالیسم به ایران، عمدتا "در دو پروسه زمانی صورت می پذیرد. یک پروسه زمانی کوتاه مدت و یک پروسه زمانی دراز مدت.

در پروسه زمانی کوتاه مدت، سعی امپریالیسم بر آن است که با دامن زدن به تضادهای درونی و رشد دادن آنان، از آب گل آلود ماهی گرفته و زمینه را برای نفوذ خود مهیا سازد. زیرا هنگامیکه تفرقه اجتماعی بر جو جامعه حاکم باشد، بهترین بستر برای عملکرد امپریالیستی فراهم می آید**.

یکی از مهمترین دستاویزهای امپریالیسم، در جوی که تضادهای گوناگون در آن رشد یافته و تفرقه اجتماعی بر آن حاکم است، استفاده از حربه کودتاست. بدون تردید هر حکومت انقلابی که توسط کودتا سرنگون شده است، قبل از همه زمینه های سقوطش، توسط تفرقه ها و تضادهای درون خلقی فراهم آمده است. بعنوان نمونه کودتای پینوشه در شیلی، سوارتو در اندونزی، کودتای ۲۸ مرداد دو سقوط دولت ملی دکتر مصدق و... همه و همه زمانی ایجاد گشته که تضادهای درون خلقی رشد یافته بودند. مثلا "کودتای ۲۸ مرداد که در کشور خود ما اتفاق افتاد، بخوبی بیانگر این مسئله بوده و آنرا روشن میسازد. تضاد های موجود میان دولت ملی دکتر مصدق و کاشانی و هم چنان حزب توده و... دست به دست هم دادند و موجبات سقوط این دولت را فراهم آوردند. اینجاست که وجود تضادهای درون خلقی،

* — چرا که توده ها اصلا "نمی دانند امپریالیسم یعنی چه؟

و طبعاً "نمی توانند با آن به مبارزه برخیزند.

** — توجه کنیم که اخیراً "نفوذ نظامی آمریکا به ایران،

تحت چه شرایطی صورت گرفت، زمانیکه غوغای انقلاب فرهنگی در دانشگاهها بیداد میکرد و تمام اذهان و تمامی چشم ها و گوشهائی که می باید متوجه عملکردهای ضد خلقی امپریالیسم باشد، متوجه دانشگاهها بود! این است نتیجه رشد تضادهای داخلی. تردیدی نیست که یک ملت، زمانی از جبهه خارجی ضربه پذیر خواهد بود، که تفرقه، درونش را هم چون خورهای پوسانده و پوک کرده باشد.

نفوذ او، در رابطه با اینطرف قضیه، یعنی خلقهای ایران میپردازیم* اگر بخواهیم راههای نفوذ امپریالیسم را در ایران بشناسیم، باید ویژگیهای مرحله حساسی را که در آن قرار داریم، درک کنیم. اینک کشور ما صاحب یک انقلاب در لوای مذهب اسلام است. چرا که توده های مادر ستی مذهب قرار گرفته اند، اما مذهب غالب، دارای یک چهره قالبی و سنتی است که گرچه در مبارزه ضد استبدادی موفق گردید، اما بر اساس عدم پویایی و مبتنی بودن بر یک بینش استاتیک و غیر دینامیک، دارای برنامه ها و طرحهای منظم، برای ساختن مملکت نبوده و نمی باشد. در یک نگرش عام، می توان نمودار کلی اوضاع سیاسی - اجتماعی کنونی را این چنین ترسیم کرد: کشوری که از نبود یک ثبات داخلی اصولی و توزیع مناسب، در رنج است و این دو خصوصیت، ماحصل انقلاب ضد استبدادی را، که باعث فرود آمدن ضربه های مهلک بر پیکره استبداد و ضربه های نیمه مهلک بر امپریالیسم گردید، بشدت تهدید می کند.

هزمونی کنونی مملکت، از پس از انقلاب، بعلمت عدم تشکل و مشخص نبودن طرحها و برنامه ها از یکطرف، و وجود بافت دوگانه امپریالیسم - ارتجاع از طرف دیگر، که یکی در رابطه با سازشکاریهای و دیگری بواسطه انحصار کرائیه های، یکی پس از دیگری ثمرات انقلاب را بر باد داده اند. توده های ما هم از آنجاکه در امر مبارزه، بصورت یکپارچه و عام شرکت چندانی نداشته اند و بدینوسیله پخته نشده و نضج نگرفته و آگاهی چندانی نیز کسب نکرده اند و ضمناً از تشکل چندانی هم برخوردار نبوده و لذا صف واحد و متشکلی را در برابر امپریالیسم تشکیل نمی دهند. آگاهی توده ها را در سه رده، پس از انقلاب میتوان تقسیم نمود. اول آگاهیهای "کشوری" که مخصوص قشر کمی از توده های کشور ماست و عموماً "مختص آن دسته از افرادی است که در مرکز زندگی کرده و در گوران مبارزات، شرکت مستقیم داشته و سهیم بوده اند. دوم آگاهیهای "شهری" که شامل آن دسته ای میشود که در استانها و شهرها زندگی می کردند و البته تعداد این گروه، نسبت به گروه قبل، تا حد قابل ملاحظه ای بیشتر است و بالاخره سوم، آگاهیهای "روستائی" که باید آنرا تا درجه صفر تخمین زد، چرا که انقلاب برای بعضی از روستاها و حتی بعضی از مناطق شهری کوچک، چونان کودتائی بود که عده ای آمدند و جای عده ای دیگر را گرفتند. بنابراین در شرایط کنونی، عمده ترین ضعفی که نهضت و انقلاب ما دارد، عبارتست از عدم وجود عنصر آگاهی در توده های مردم. همین ضعف بهترین بستر است که موجبات رشد تضادهای درون خلقی را فراهم ساخته و راههای نفوذ امپریالیسم را باز می کند.

اینک با توجه به درک موقعیت حساس کنونی، چه از نقطه

* — البته در این طرف قضیه، نه فقط خلقهای ایران، که

کلیه خلقهای جهان گرسنه قرار دارند. اما چون می خواهیم راههای نفوذ امپریالیسم را در کشور خویش، ایران بشناسیم، اینطرف قضیه را بصورت خاص مطرح کردیم.

تضادهای موجود در درون هژمونی، گاه در رابطه با نیروهای بالقوه و بالفعل شکل می‌پذیرد که شدیداً "ثبات داخلی کشور را از بین برده و دستخوش هرج و مرج قرار میدهد. چونان جهت گیرهای غیر اصولی بعضی از نیروهای مرفقی، اعم از مذهبی و غیر مذهبی در رابطه با هژمونی کنونی کشور، به این مفهوم که با موضع گیریهایی متذبذب و گاه چپ روانه و راست روانه و مدم برآورد صحیح از تضادها و عملکردهائی که موجب میشود بجای امپریالیسم، ارتجاع تضاد عمده گردد لطمه به انقلاب زد موافقها همه و همه مسائلی هستند که بجای خود آگاه کردن خلق، بیش از پیش آنان را سرگردان کرده و بر شبهه دامن می‌زنند.

برخوردهای آنتاگونیستی با هیئت حاکمه کنونی، از جانب بعضی از این نیروها، بویژه نیروهای غیر مذهبی مارکسیست در کردستان که عصیان خلقها را پشتوانه اهداف و اغراض و منافع گروهی و شخصی خویش قرار داده‌اند، به چه چیز کمک می‌کند؟ بی‌تردید به بی‌ثباتی منطقه.

اگر ما در اینجا به ثبات منطقه به عنوان یک عامل جلو گیرنده و مانع کننده از نفوذ امپریالیسم اشاره میکنیم، دلیل بر آن نیست که حرکتهای کنونی رژیم برای ایجاد ثبات، امری درست و اساسی است. چه از اینگونه ثبات‌ها، امپریالیسم بهتر از هر کسی می‌تواند برقرار کند و شاه نیز بخوبی در ایران و در منطقه ایجاد کرده بود. منظور از ایجاد ثبات، برخورد صحیح و اصولی با تضادهای موجود و حل این تضادها از طریق شناخت و درک تضاد عمده و آنتاگونیستی خلق - امپریالیسم میسر است. تا بتواند در این جولانگاه، خلقها را به خود آگاهی برساند و آنان را در یک بسیج ضد امپریالیستی یاری بخشد.

دومین راه نفوذ امپریالیسم، با توجه به پروسه زمانی دراز مدت، از طریق سیستم اقتصادی سرمایه داری وابسته است. که در این رابطه، عدم توزیع مناسب نیز قابل بررسی است. توزیع نامناسب با سرمایه داری وابسته ارتباط تام دارد. در این خصوص هیئت حاکمه کنونی، به این دلیل که از برنامه های مشخص اقتصادی برخوردار نیست، نمی‌تواند نهادهای سرمایه داری را ریشه کن کرده و از بین ببرد و خصوصاً "لیبرالیزم نیز که بر مبنای دیدگاه آلامد خویش، داعیه ایجاد یک سرمایه داری مستقل و ملی را در سر می‌پروراند. حال آنکه، در شرایط کنونی، سرمایه داری جهانی ایجاد شده و ایجاد یک سرمایه داری مستقل به هیچ عنوان وجود ندارد. چه زاین با آن همه عظمتش نتوانست که سرمایه داری مستقلی بوجود آورد و سرانجام به سیستم سرمایه داری جهانی پیوست.

شکی نیست که جناح لیبرالیزم یا بورژوازی متوسط، بهترین کانال برای نفوذ امپریالیسم است. اما رفته رفته این مسئله نیز نمودار می‌گردد که ارتجاع مذهبی با توجه به در دست داشتن نبض مسئله گروگانها، امپریالیسم را وادار ساخته است که او را نیز بعنوان یک جناح تعیین کننده و اصلی تر از لیبرالیزم در هیئت حاکمه ایران، بر رسمیت بشناسد.

در هر حال، بارزترین نکته مشهود این است که، هیچ یک از دو جناح نامبرده، سعی در از بین بردن سیستم اقتصادی

بهترین راه نفوذ برای ورود امپریالیسم است.

اینک اساسی ترین تضادهای درونی جامعه ما عبارتند از: تضادهای ناشی از "کارت سرمایه"، تضادهای "نژادی و مذهبی"، تضادهای فئودالها و سرمایه داران وابسته فراری و لیبرالهای فراری با انقلاب و هم چنین تضادهای ناشی از "هژمونی" جامعه.

تضاد کار - سرمایه که اینک در مملکت ما روز بروز رشد بیشتری می‌یابد، ناشی از وجود سرمایه داری وابسته است. اعتصاب کارگران کارخانه‌ها، کمبود دستمزد ها، بیکاریهای آشکار و پنهان، پائین بودن سطح زندگی کارگران و مسائلی از این قبیل، موجب نارضایتی قشر وسیعی از کارگران را فراهم آورده و جو کنونی جامعه را متشنج می‌سازد و موجب میشود که اندک تولیدی هم که صورت می‌گیرد به صفر تنزل یابد و با محاصره اقتصادی دست به دست هم داده و کشور را بسوی فلج اقتصادی سوق داده و زمینه نفوذ امپریالیسم را فراهم آورد.

از طرف دیگر، تضادهای ناشی از گوناگونی نژاد و مذهب در مملکت مابین می‌کند. بهترین نمونه این تضادها، رویدادهای چندی پیش استان سیستان و بلوچستان است. تضاد میان سیستان و بلوچستان، زابلی و بلوچی، شیعه و سنی که با اوج گیری و عروجش به بحران منطقه دامن زده و صورت پیچیده تری می‌بخشد. بنابراین چنین تضادهائی موجب میگردد که اقلیتها در برابر اکثریت قرار بگیرد و در نهایت به جو تشنج دامن یزند. نمونه دیگر وجود این تضاد را میتوان در منطقه خوزستان مشاهده نمود، که امپریالیسم با همیاری و همگامی کشورهای ارتجاعی چون عمان و عراق و مزدوران داخلی، برای نفوذ در این منطقه و سایر مناطقی که در میان اقلیت ها میتوانست رسوخ کند، خود را آماده نمود تا بدینوسیله ثبات داخلی را برهم زند.

از دیگر تضادهائی که به بی‌ثباتی داخلی کمک میکند، عبارتست از تضادهایی که فئودالها و سرمایه داران وابسته فراری و لیبرالهای فراری، در درون کشور ایجاد می‌کنند. مثلاً "می‌توان از عملکرد اخیر کسانی چون بختیار نام برد که دست در دست حکومتهای ارتجاعی منطقه، چون عراق گذاشته و با توجه به کمکهای مادی و معنوی که از سوی این رژیم ها بوی میشود، سعی بر آن دارد که بر بی‌ثباتی داخلی بیافزاید و از طریق رادیوئی که اخیراً با کمکهای کشور عراق ایجاد کرده است، آن دسته از نارضایان را که انقلاب بر آنها ضربه وارد آورد، و عده ای که نسبت به انقلاب بی تفاوتی پیشه کرده‌اند، بدور خویش جمع کرده تا در مواقع مقتضی بتواند از آنان استفاده کند.

و بالاخره آخرین نوع این تضادها، در رابطه با مدعیان هژمونی کنونی کشور است که نهایتاً اینها به دو دسته عمده تقسیم می‌گردند. دسته اول مدعیان هژمونی بالقوه و دسته دوم که هژمونی را بالفعل در دست دارند. گروه اول عبارتند از نیروهای مرفقی، اعم از مذهبی و غیر مذهبی و هم چنین لیبرالهای فراری که در خارج از کشور، داعیه رهبریت ایران را دارند و ویژگی آنان در فوق مطرح شد.

سرمایه داری وابسته نداشته و لیبرالیسم بواسطه سازشکاریهایش و ارتجاع بدلیل انحصارگرایهایش، نمی تواند از عهده چنین کاری برآید. نهادهای داخلی و استحكام بخشنده به حاکمیت امپریالیسم، یعنی سیستم ارتش یا میلیتاریزم و سیستم بوروکراسی و تکنوکراسی، هر سه پا بر جا بوده و به جز ضرباتی اندک، هنوز محکم بر روی پاهای خویش ایستاده اند. سرمایه دار وابسته فرار کرده، اما سرمایه داری وابسته هم چنان پا بر جاست، بعلت وضعیت بد اقتصادی و تحریم اقتصادی، تولید به حداقل ممکن کاهش یافته، تورم و گرانی بیداد میکند و نهایتاً "توزیع نامناسب، اقتصاد کشور را فلج و متزلزل ساخته است و تمامی اینها بستر نفوذ امپریالیسم را فراهم می آورد.

اینک، هیئت حاکمه سعی در برقراری ثبات غیر اصولی در منطقه دارد. اما این ثبات را از طریق تکیه بر نهادهای امپریالیستی، چونان ارتش می خواهد به انجام برساند و در نظر دارد که به این وسیله تمسک جسته و تضادهای درون خلقی را مانند تضاد موجود در کردستان، از میان بردارد. این است که می بینیم تلاش او برای برقراری ثبات داخلی، خود بستری شده است جهت نفوذ امپریالیسم. البته وقتی که می گوئیم امپریالیسم، تنها آمریکا مورد نظر نیست، بلکه از آن طرف دیگر شرکاء هم مسلک او، از قبیل ژاپن، فرانسه، انگلیس و... ممکن است باشد و در آخر خصوصیت ضد کمونیستی همزونی ایران، این نفوذ را تشدید می کند و نهایتاً "او را به سوی غرب سوق خواهد داد.

راههای مقابله با نفوذ امپریالیسم:

زمانی امپریالیسم میتواند به یک کشور نفوذ کند که توده های آن منطقه از عدم خودآگاهی در رنج بوده و دارای تشکل در مقابل امپریالیسم نباشند. لذا عمده ترین راه مقابله با نفوذ امپریالیسم، هشیاری توده های مردم است و پس از آن وجود یک همزونی صحیح که حرکتی را در جهت سلب وابستگی های اقتصادی و کوتاه کردن دست امپریالیسم از ایران در پیش بگیرد. کلیه قراردادهای ۲۵ ساله اخیر را، اعم از اقتصادی و نظامی افشا کرد موسس لفو نماید. ارگانهای داخلی امپریالیسم، اعم از میلیتاریزم، بوروکراسی و تکنوکراسی را درهم بکوبد. که این کار نیز تنها و تنها همانگونه که بارها عنوان ساخته ایم از طریق ایجاد دموکراسی خلقی و سیستم شورایی امکان پذیر است. شکی نیست که شکست مصدق و وقوع کودتای ۲۸ مرداد از یک جهت نیز، بواسطه عدم توانایی شخص وی در خرد کردن سیستم میلیتاریزم بود.

آری تنها راه مقابله با راههای نفوذ امپریالیسم به ایران، در قطع ریشه های این هیولای خون آشام نهفته است. در غیر اینصورت با تکیه بر رفم کاریها و بجای عهده ساختن امپریالیسم بعنوان بزرگترین دشمن خلق ها، نیروهای مترقی را هدف قرار دادن و بر تضادهای داخلی با شعارهایی چون انقلاب فرهنگی در دانشگاه و... دامن زدن، نهایتاً "راه را برای امپریالیسم گشوده شده است تا آرام و بی صدا بدرون خزد و بار دیگر ارگانهای یک حکومت ضد خلقی و دیکتاتوری چند ساله... را پی ریزی کند!

شیعه و شعبان، انتخاب شهادت در بستر انتظار

نیمه اول شعبان در تاریخ تشیع، صورتی خاص دارد. ویژگی این ایام در آنست که شیعیان حیات خویش را باز می یابند، چرا که نومیدانه از بعثت در رجب (۲۷ رجب) بازگشته و به سقیفه رسیده اند* و چنان یافته اند که بار دیگر تاریخ دگرگون شده و حاکمین جدیدی این بار به زیر پوشش مذهب و ادامه راه رسول (ص) نمایان شده اند.

این است که می گوئید، تمامی عقده ها و گره های گور روحی خویش را در شعبان از میان بردارد و روح خویش را اعتلا بخشیده و ارضا گرداند، تا بتواند پیش از فرا رسیدن ماه رمضان و ماه به سوگ علی نشستن، راه خویش را یافته باشد. راهی که در سوم شعبان و با تولد سیدالشهدا آغاز می شود و به ۱۵ شعبان میلاد حضرت قائم خاتمه می یابد، راهی که از شهادت شروع میشود و به انتظار ختم میگردد.

گرچه برای شیعه معلمی است که در گریه و دواها و تاملات وفراز و نشیب های تاریخ خویش، سر به آستانش می ساید و هر زمانیکه، رسیدن به دو خواسته اش، یعنی امامت و عدالت را مشکل و راه را صعب العبور و پر از حرامیان آخته به شمشیر و تاخته به مرکب زور و زور و تزویر، می یابد، سری به گریلای حسین می زند و از او درس چگونه زیستن و چگونه ماندن و مقاومت کردن می گیرد و رمزهایی از بن بست ها و تنگناها و ریشه ها و رقیه ها را در مکتب شهادت حسین می آموزد. زیرا حسین برای او نمودار یک شخصیت نیست و گرچه بلعینان مکار رو به صفت، همواره کوشیده اند که این شهید شاهد را در برابر دیدگان او، یک شخصیت ماورائی و غیر قابل دسترسی نشان دهند، اما وی هرگز فریب خدعه و نیرنگ این عوام فریبان و بلعینان را نخورده و پیوسته از امام و راهبر خویش درس شهادت آموخته است تا که مفتاح رهایی راه به بن بست رسیده اش را باز یابد و سپس در ظل "شهادت" به "انتظار" رهایی بنشیند. لذا است که پیش از هر زمانی، شادی خویش را در این ایام می بیند و میکوشد که در این ۱۲ روز، یعنی از سوم تا پانزدهم شعبان و عبارت بهتر، از حسین تا مهدی را به جشن و سرور ببرد و در این پروسه، به زمره داران و زورمداران و شریعتمداران حاکم بر تاریخ بفهماند که سرانجام تاریخ به استخدام ما در خواهد آمد، چرا که به انتظار قیام مهدی شهادت را برمیگزینیم و مهدی بیانگر فلسفه تاریخ است و حسین معالم طریقت مهدی است و قانونی و فلسفی نورانی که بر دوراهی خیر و شر پرتو افشانی میکند و بسوی مسیر مهدی رهنما می شود.

آری! شیعه پیش از هر ماهی به شعبان می اندیشد و پیش از هر جشنی، این ایام را به عید می نشیند. مرحله شهادت را از حسین می آغاز و سپس به عباس و سجاد می رساند و همواره می گوئد که امر مبارزه را از بنیانگذاران مکتب شهادت و مبارزه

* رجوع شود به کتاب هجرت بستری که از بعثت عاشورا

بهری رصفی

آفرید.

۲۹ خرداد، خروجی از سطح زمان و تقویم

بعمق تاریخ و مکتب

بیست و نه سال است که ۲۹ خرداد از سطح تقویم خارج شده و به عمق تاریخ پیوسته است. اما رفته رفته چهره این روز در ژرفنای تاریخ به رنگ می‌نشست و گرد و غباری که فرعونیان بر رخساره زیبایش می‌فشاندند، آن را آلوده میساخت که ناگهان با شهادت مردی که از ظلمت شهر شقاوت می‌آمد و در خاور طلوع کرده و در باختر به غروب نشست، نمودی تازه یافت و چهره ای مکتبی بخود گرفت.

۲۹ خرداد تبلور حرکت و راهی کامل است که سرانجام با به بن بست رسیدن دوراه سرمایه داری و کمونیسم (چرا که اولی دم از آزادی می‌زد و آن را بستر گنج ساز قارونیان قرار داد و دومی که دم از برابری می‌زد، برابری را بستر قصر ساز فرعونیان نمود. و هر دو از انسان بردگانی ذلیل و پهلوانی پوک یا پلید در پیشگاه بت مصرف ساختند) می‌بایست شاهراه نجات بخش توده ها گردد. شاهراهی که در آن، هم آزادی معنا می‌یابد و هم برابری، هم انسان دارای مفهوم است و هم اجتماع، یعنی آزادی در گادر برابری و انسانی بر بام اجتماع. شاهراهی که در آن نه انسان در پیشگاه اجتماع قربانی می‌گردد و نه اجتماع در مقابل انسان می‌پژمرد و میمیرد. نه آزادی قربانی حرکت های اگونیومیستی میشود و نه سرمایه داری توانایی استخدام آن را می‌یابد. در اینجا عرفان دارای معنا و مفهوم است، زیرا که انسان زنده است و اجتماع نفس می‌کشد، چرا که برابری وجود دارد.

اسلام وجود دارد، زیرا ضوابط تعیین کننده روابط برابری و آزادی و عرفان در گادر اجتماعات و گویریات می‌باشد. سلطه و زور که ابزار دست هیئت حاکمه، حافظ منافع طبقه حاکمه است، بی مفهوم میشود و استثمار انسان گه با طبقه حاکمه زالو صفت عجین گشته و دم بر می‌آورد، نابود می‌گردد.

انسانیت معنا می‌یابد و خدا تبلور ارزشهای مطلق است که او را به خویش می‌خواند. استکبار می‌میرد و استضعاف نابود میشود، امت تشکیل شده و مستضعف به امامت رسیده، زحمتکشان حاکم شده و مصرف کنندگان مکنده خون زحمتکشان، نابود میشوند و سرانجام، تاریخ ارزش خویش را باز می‌یابد.

سه سال است که ۲۹ خرداد این چنین چهره ای و صورتی بخود گرفته و در مرز تاریخ جهان مظلوم و گرسنه و جهان ظالم و سیر، تبلور نمودار راه سوم است. وجه زیبا و ارزش زاست که نمودار حرکت و استقلال وجود محرومان و مظلومان، اینبار در مرز تاریخ تجلی می‌یابد. چرا که گاه این نمودار در یک "شعار" و گاه در یک "پرچم" و گاه حتی در وجود یک "شخص" رخ میدهد، اما این بار در یک روز و در تاریخی همگاز با جغرافیا، چهره یک راه و یک مکتب و یک ایدئولوژی، برای توده های محروم، بخود گرفته است. راهی که گرچه سر به حرکت انبیاء مرسل، از ابراهیم خلیل تا محمد (ص) داشته است اما، استمرار

و تلسل آن در جریان زمان و در هر عصری و نسلی سیلان یافته و سرانجام در هر برهه ای از تاریخ و هر مقطعی از جغرافیا، منادیان حق و آزادی زحمتکشان در روند امتد ابراهیم برخاسته و ندای عدالت خواهی مظلومان سردادند تا به ۲۹ خرداد مصدق و ۲۹ خرداد شریعتی رسیده* و پس از آن و گذشتن از این نقطه عطف تاریخی، بار دیگر به راه خویش ادامه دادند.

آری! ۲۹ خرداد نمودار دعوتی از تمام خلق های این برهه از زمان است که در راستای وجود یک امت بر علیه حکام جور و استعمار و در یک گامه "امپریالیسم" بپایخیزند.

۲۹ خرداد نمودار حرکت یکتا و وحدت یافته ای است که در سیمای یک پیشوا (مصدق) و پیرو (شریعتی) تجلی می‌یابد. ۲۹ خرداد روز شخصیت ها نیست، روز حرکت است و نشان میدهد که گرچه شخصیت ها در این مکتب وسیله هستند اما هدف نیستند.

۲۹ خرداد سالگرد مبارزات رهائی بخش ضد استعماری - ضد استبدادی مصدق است، مردی که گوشید توده های محروم را آنچنان بسیج کند که آنان، یکی از شاهکارهای بزرگ مبارزاتی خویش را بگف آورده و غول استعمار کهنه کار انگلیس را بزانو در آورند. اما این روز تنها تبلور ملی کردن صنعت نفت نیست چرا که در این راه اقتصاد، هدف نیست بلکه یک اصل است، لکن میتوان گفت که ۲۹ خرداد روز پیروزی مبارزات ضد استعماری خلقهای این خطه می‌باشد. ۲۹ خرداد تنها روز شهادت شریعتی نیست، چه در این راه شخصیت ها هدف نیستند، بلکه روز شهادت تاری است که بازگر حرکت آفرین آن شریعتی است که تنها تشیع علوی را به صحنه می‌آورد و خلق ها را به آن می‌خواند.

۲۹ خرداد روز تکمیل حرکت مصدق است، چرا که بزرگترین نقص نهضت مصدق ها، ناصرها، سونگارنوها و امروز خلق فلسطین ها، عدم تکیه بر مکتب ارزش آفرین اسلام بوده است و هست. آری! این روز جولانگاه پیوند ناسیونال سوسیالیسم در جهان گرسنه با ایدئولوژی ارزش بار اسلام، بعنوان اساسی ترین پشتوانه راه سوم است که در آن حرکت شونینستها امکان پذیر نیست، روزی است که شریعتی بر گونه مصدق قرار می‌گیرد و در کنار سید جمال و اقبال آزادی دیرینه جرج جوداق که پیوسته معنا می‌کرد که "ای جهان چه میشد که اگر هر چه قدرت و قوه داری به گار می‌پردی و در هر زمان علی ای با آن عقلت، با آن قلبش، با آن زبانش و با آن ذوالفقارش، به عالم می‌بخشیدی؟! تحقیق می‌بخشد.

و سرانجام ۲۹ خرداد، معالمتی است در میان راه پرسنگلاخ تاریخ توده ها که تنها راه رهایی، تکیه بر اسلام ابراهیمی است

* ذکر این نکته لازم بنظر می‌رسد که مطلب فوق تناقضی با خط سید جمال - شریعتی ندارد، چرا که حرکت مصدق تا شریعتی، محور یک مبارزه ضد امپریالیستی است که صورت استراتژیکی آن می‌بایست بر اساس ایدئولوژی بارور اسلامی شکل یابد. گرچه این خط توانست که در یک برهه از زمان، بر اساس یک ایدئولوژی ناسیونالیستی سیلان یابد اما مبارزه ضد امپریالیستی

و بازتابهای غیر مستقیم، مسائلی از قبیل تضاد طبقاتی، استثمار و غارت منابع و مواد اولیه مناطق تحت سلطه آن، اثرات عینی و مستقیم سرمایه داری هستند. در حالیکه مواردی چون اعتیاد، ترافیک، فحشاء... از اثرات غیر مستقیم سرمایه داری هستند. بنابراین، علت العلل تمامی دردها، نارسائی ها، تضادها... همه و همه در یک چیز نهفته است و آن سرمایه داری وابسته است که بر اساس تعریفی که از انسان دارد، او را به مسخ و نابودی و پوچی و پوکی، کشانیده و از او "حیوانی مصرف کننده" ساخته است. چه، حیات بورژوازی در تولید نهفته است و فروش هر چه بیشتر این تولیدات برای او سود بیشتر ببار می آورد و برای کسب روز افزون سود، ناچار است که بازار فروش و مصرف برای تولیدات خویش ایجاد کند و هم از اینرو سبب گسستگی انسان را حیوانی مصرف کننده قلمداد می کند تا به این ترتیب از او برای تولیدات متنوع و رنگارنگ خویش، دهان بازی بسازد که هر آنچه را می خواهد درون آن بریزد و وی نیز آن ها را ببلعد. اما تا زمانیکه یکسانی در مصرف کالاها تولید شده وجود نداشت، دو خط سرمایه داری را تهدید می کرد. اول اینکه عدم یکسانی در مصرف کالاها، موجب می شد که نوعی خودآگاهی در طبقات پائین یک جامعه، اعم از جوامع مادر و جوامع وابسته ایجاد شود. به این مفهوم که تنها آن دسته از افراد تقاضای مصرف کالاها را سرمایه داری را داشتند که از قشر بالای جامعه بودند و این امر در قشرهای پائین، تولید نوعی بدبینی و درک تضاد طبقاتی و نهایتاً "خود آگاهی مثبت" می نمود که در حرکت و جنبش آنان بر علیه نظام بورژوازی، اعم از وابسته و غیر وابسته تاثیر اساسی داشت.

دومین خطری که تا قبل از یکسانی مصرف، بورژوازی را تهدید می نمود، محدود بودن بازار مصرف کالاها و بود. چرا که این بازار مصرفی تنها از طریق قشر خاصی که استطاعت مصرف و خرید این کالاها را داشتند ایجاد میشد. اما بورژوازی برای رهایی از این تنگنا، نیاز مبرم داشت تا بر قشر مصرف کننده خود بیافزاید و بازارهای مصرفی خود را افزایش دهد. لذا کشور های تحت سلطه، بهترین بازارهای مصرف برای او بودند که بورژوازی میتواند مواد خام آنان را غارت کند و بجای آنها، تولیدات خویش را به آنان بدهد تا به مصرف برسانند.

بورژوازی برای ایجاد یکسانی مصرف در جوامع متروپل، سعی در امبورژوازه کردن طبقه کارگران نمود تا از میزان تضاد فاحش و عمیق طبقاتی موجود، قدری بکاهد و با دادن رفاه نسبی به آنان، انقلاب را از متن جامعه خویش دور سازد و زمینه های رشدی آن را نابود سازد. اما در کشورهای تحت سلطه، از طریق این عملکرد، عمده ترین منظورشان ایجاد بازارهای مصرفی گلان بود تا سودهای کلانی را نیز به جیب بزنند. اینجاست که می بینیم همان ماشین بتری را که یک آلمانی سوار میشود به کشورهای تحت سلطه هم صادر می کند و ظاهراً "تفاوتی میان استفاده کنندگان این ماشین ها نیست. و یا از همان ماشین لباس شویی که اروپایی استفاده می کند، آسیایی و آفریقایی هم استفاده میکنند. این بود که بورژوازی روز بروز در صدد تولید کالاها متنوع برآمد و برای انسان مصارف گوناگون و متنوع آفرید تا به هدف خویش

مقابله با "ترافیک" در ظل عملیات "رفرمیستی" یا "زیربنایی"؟

بدون تردید، مسئله ترافیک یک معلول است که برای مبارزه با آن، باید به گشف علتش پرداخت و بدون شناخت و آگاهی نسبت به علت یا علل این پدیده، مشکل بتوان راه حلی اصولی و علمی ارائه داد که بتواند آن را از پیش روی ما برسدارد. در بررسی آفت انسانی - اجتماعی اعتیاد که موضوع بحث سرمقاله قبلی ما را تشکیل میداد، به ضرورت شناخت علت ها تاکید ورزیده ایم و اینک مسئله ترافیک را نیز در ادامه همان روند مورد تحلیل قرار میدهیم.

بر هیچکس پوشیده نیست که در شرایط کنونی، جامعه ما را یک شبکه وسیع از تارهای عتکبوتی سرمایه داری وابسته دربر گرفته و تارهای خویش را پیله وار گردان تنیده است بگونه ای که قدرت هر نوع تنفسی و خلاقیتی را از آن سلب کرده و چنان آن را در چنگال خویش اسیر ساخته که در صورت عدم توجه و یافتن راه حل استخلاص از این شبکه، مرگ آن قریب الوقوع و حتمی است. این شبکه وسیع، چنان در بطن جامعه ما ریشه دوانده است که تنها از طریق قطع این ریشه ها، نجات یابی امکان پذیر است و اقدام به عملیات رفرمیستی، بدون شناخت علل و ریشه ها و اقدامات زیر بنایی هیچ سودی بدنبال نخواهد داشت.

سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه، دارای دو نوع اثر و بازتاب است. یکی اثرات و بازتابهای مستقیم و دیگری اثرات

۲۹ خرداد

که تنها از این طریق است که تاریخ فردا، بر مبنای ایدئولوژی اسلامی، شکل می پذیرد.

ناسیونالیستی "مصدق"، تنها در رابطه با ایدئولوژی اسلام ارزش زابوده و امکان پذیر می باشد و شعار ناسیونالیسم بر مبنای ایدئولوژی اسلام یا عبارت دیگر رومیاری جهان محروم با جهان حریص، جز بر اساس ایدئولوژی حرکت آفرین اسلام امکان پذیر نمی باشد و مبارزه ضد امپریالیستی در شرایط کنونی، جز با تکیه بر یک ایدئولوژی یا رور ارزش ندارد. آنچنانکه می بینیم، امروزه تمام حرکت های ضد امپریالیستی و ناسیونالیستی منطقه، برای استمرار حرکتشان در تکیه بوی یک آفریدن ایدئولوژی یا روری هستند که بتواند پشتوانه اساسی و محرک اصولی حرکت آنها باشد، که بی تردید این ایدئولوژی در جهان محروم ما اسلام ابراهیمی خواهد بود.

این نیاز در حرکت های زمان مصدق هم مطرح بوده است. آنچنانکه ناصر که یکی از الگوهای ناسیونالیستی و ضد امپریالیستی منطقه است، گرچه در آغاز با تکیه بر "پان عربیسم" در خاور میانه و سپس آفریقا، حرکت خویش را شروع نمود اما پس از آن کوشید که با تکیه بر اسلام، حرکت خویش را استمرار بخشد که انتخاب اسلام در حرکت ناصر بعنوان یک مرحله استراتژیکی مطرح شد و نه یک پشتوانه ایدئولوژیکی و لذا اسلام نتوانست صورت اصولی خود را در رابطه با حرکت نشان دهد.

تصویر می‌کند، او از خود سوال می‌کند که برای چه در روستا بمانم؟ چه چیز روستا می‌تواند جالب باشد؟ او نگاه می‌کند و چنین می‌یابد که لااقل در شهر می‌تواند کودکانش را به مدرسه بفرستد و اگر بیمار شدند آنها را به پزشک و دارو برساند و در هر حال از اندک وسایل موجود رفاهی در شهر استفاده کند. لذا روستا را رها می‌کند و در جستجوی زندگی بهتر به شهرها روی می‌آورد.

شهر تهران نیز یکی از مجموعه شهرهای جهان تحت سلطه است که روز بروز بر تعداد جمعیت آن افزوده می‌شود. آنچنان که امید می‌رفت پس از انقلاب در روستاها جاذبه‌های اساسی و اصولی ایجاد شود تا بار دیگر روستائیان را به خویش جلب نماید، نه تنها در این زمینه عملی صورت نگرفته است، بلکه تعداد مهاجرین روستایی به شهر تهران از پس از انقلاب در نتیجه سیاست‌های نلط دولت افزایش یافته است.

در شهر تهران به جز قشر اندکی تولید کننده، بقیه مصرف کنندگان صرف هستند که کرچه بیکار نمی‌باشند اما دارای کارنیز نیستند! بخش عظیمی از این جمعیت از "بیکاری پنهان" رنج می‌برند. گلیه دوره گردها، گلیه گسانی که بر روی ماشین‌های شخصی مسافر گشی می‌کنند و... افرادی از این قبیل که در حدشان در جامعه ما بسیار بالاست، ظاهر "دارای کار هستند اما در حقیقت نه در تولید عینی و نه در تولید ذهنی جامعه نقشی ندارند. عده زیادی از این افراد، صبح که پا به داخل جامعه می‌گذارند، سوار بر اتومبیل‌های خود میشوند و چون هدف معین و مشخصی ندارند و کارشان تنها و تنها مصرف است، راه‌بندان بوجود می‌آورند. در حالیکه اگر تولید شهری یک جامعه بطور اصولی و در روند صحیح خود پیش برود، در ساعت‌های معین که همه باید در سر کارهای خویش حضور داشته باشند، باید که کمتر اتومبیلی به چشم بخورد. بنابراین غول ترافیک، معلولی است از علت سرمایه داری وابسته که تنها و تنها از طریق ریشه کن شدن این نظام و رخت بر بستن آن از جامعه ما، نابود میشود.

چگونه با مشکل ترافیک به مقابله بپردازیم؟

برای مقابله با مشکل ترافیک، باید که جامعه مصرف کننده کنونی را به یک جامعه تولید کننده بدل سازیم و زمانی جامعه ما می‌تواند خود تولید کننده باشد که ریشه‌های نظام سرمایه داری را قطع کند و لذا با مشکل ترافیک نمی‌توان بطور مکانیکی و مقطعی و بگونه‌ای رفورمیستی مواجه کردید. بلکه باید با آن بطور ارگانیک و پروسه‌ای و از طریق زیر بنایی به مقابله پرداخت. چه تا زمانیکه یا این مشکل بصورت رفورمیستی برخورد شود، بی شک نتیجه‌ای نخواهد بخشید، این همه طرحهایی که تاکنون به مورد اجرا گذاشته شده است، آیا به غیر از نتایجی بسیار جزئی و اندک، اثر مطلوبی هم داشته است؟ بعنوان مثال کاهش تراکم اتومبیل‌های یک خیابان، تراکم اتومبیل‌های یک خیابان دیگر را ایجاد می‌کند و از این طریق مطمئناً طرفی بسته نخواهد شد.

نقیر در صحنه ۱۵

یعنی دستیابی به سود هر چه بیشتر بوسه. در اینجا آنچه که برای بورژوازی ارزش داشت و از اصالت برخوردار بود، انسان و توجه به نیازهای واقعی او نبود، بلکه این نظام بر اساس تعریفی که از انسان داشت و او را حیوانی مصرف کننده میدانست، قبل از آنکه نیازهای انسانی را شناخته و بر مبنای آن نیازها و احتیاجات به این تولیدات دست یازیده باشد، شروع به تولید کالاها می‌نمود.

بعنوان نمونه، لوازم آرایش را در صورتها و شکل‌های متنوع و متفاوت می‌ساخت و به کشورهای تحت سلطه سرازیر می‌نمود، البته گواهی که زمینه مصرف این کالاها را در ظل تبلیغات شبانه روزی ایجاد می‌نمود، اما بی تردید این کالاها بر اساس نیازهای انسانی ساخته نشده بود.

در هر حال بورژوازی آنچه که در نظر داشت، ایجاد کردن زمینه‌های مصرف کالایی و تولید بازارهای مصرفی گلان، بویژه در کشورهای تحت سلطه و جهان گرسنه بود. در این روند بعلت اینکه نظام تولیدی بورژوازی یک نظام تولیدی شهری است و با نظام تولیدی روستایی یعنی "کشاورزی" تفاوت دارد، فرهنگ بورژوازی را در روستاهای کشورهای جهان گرسنه بسط میداد تا از این طریق به جمعیت شهری این مناطق بیافزاید و فروش تولیدات خود را حداکثر کند. اینجا است که فاجعه در جهان تحت سلطه آغاز می‌شود و تبارزات مستقیم و غیر مستقیم نظام بورژوازی رخ می‌نماید. تولید روستایی نابود می‌شود و مصرف شهری افزایش می‌یابد، شهرها بطور غول آسا وهم چون عده‌ای سرطانی رشد می‌کنند و در کنار آنها شعله تولید روستایی خاموش میشود و به خاکستر می‌نشیند.

بیشک این تجمع و تراکم جمعیت مصرف کننده در محدوده‌ای بنام شهر بدون مشکلات نمی‌تواند باشد. مسائلی از قبیل ترافیک، مشکلات این نوع جوامع شهری تحت سلطه هستند که بدون آنکه تولیدی داشته باشند، روز بروز بر مصرف آنان افزایش می‌یابد و انواع و اقسام کالاها و مصرفی غرب، بدون آن تکیه می‌شود و فجاج وحشتناکی به بار می‌آورد. در حالیکه چنین مشکلاتی در جوامع متروپل وجود ندارد، چرا که در این جوامع شهر و روستا همگام و متوازن با یکدیگر به رشد و توسعه و تولید خویش ادامه میدهند و شهر مانعی از برای روستا نمی‌باشد. آنچه که از وسایل رفاهی در شهر موجود است، در روستا نیز وجود دارد، تا هیچ نوع جاذبه‌ای برای مهاجرت روستائیان از روستاها بسوی شهرها وجود نداشته باشد. اما در کشورهای جهان گرسنه، زمان، روز بروز وساعت به ساعت و دقیقه به دقیقه به زیان روستاها در حرکت است. نظام مصرف شهری در رفاه گاذبی که در شهرها موجود است، چشم انداز جالبی را برای روستائیان فقیر و بدور مانده از مصرف و گرفتار آمده در چنگال دهشتناک فتودالیزم

«... البته وقتی می‌گوئیم، "فرهنگ بورژوازی را در کشورهای زیر سلطه اشاعه می‌داد، به این معنا نیست که هیچ نا تکنیک دیگری به خرج نمی‌داد. مثلاً در ایران، اصلاحات ارضی زمان شاه - سابق، یکی از این شیوه‌ها بود.

کره جنوبی، قربانی توطئه‌های امپریالیستی

مقدمه:

مصرفی به صنایع نظامی (یا به عبارت دیگر ازدواج و پیوند نامشروع زور و زور یا صنعت و نظام همراه بود که حاصل این پیوند نوزادی به نام پنتاگون است. اساساً " کالا در نظام سرمایه داری سه پروسه طی کرده است، پروسه اول، پروسه کالا به کالا و یا کالا - صنعت که در آغاز دوران بورژوازی مطرح بوده و بازار

بیت در ص ۱۶

قوافیک

باید که نظام تولید شهری در یک روند رشدی قرار گیرد و کلیه بیگاران و کسانی که دچار بیگاریهای پنهان هستند، در تولید جامعه خویش شریک باشند. باید که از قشر مصرف کننده، جامعه روز بروز گسترده و به قشر تولید کننده، افزوده شود. مثلاً " کلیه زندانیهای جامعه که قشر وسیع مصرف کننده هارا بوجود آورده اند، باید از وجودشان در اردوگاههای کار استفاده شود و یا از ارتشیان و سایر قشرهای جامعه که بیش از آنکه منفعتی داشته باشند، مایه ضررند، از طرف دیگر، هنگام با شهرها، نظام تولید روستایی نیز از اهمیت بسیار برخوردار است. یعنی زمانیکه جاذبه های کافی و رفاه نسبی و وسایل تولیدی و کود و بذر و زمین در اختیار روستائیان قرار گیرد، تردیدی نیست که آنها به موطن اصلی خویش باز خواهند گشت و به تولید روستایی در یک شکل اصولی ادامه خواهند داد، اما در صورتیکه رفاه کافی در روستاها موجود باشد.

این رفاه زمانی بوجود خواهد آمد که از یکسو صنعت کشور در اختیار تولیدات کشاورزی قرار بگیرد و ابزار تولید کشاورزی را تامین سازد تا کشاورزی کشور صورت مکانیزه بخود بگیرد و از سوی دیگر نظام اجتماعی موجود در روستاها بگونه ای باشد که یک روستایی برای انجام کارهای داری و قضایی و ... خویش کمتر سرگردانی با شهر داشته باشد و در روستای خویش، کارهایش را فیصله دهد و این کار نیز تنها و تنها از طریق نظام شوراها و پیاده کردن سیستم شورایی در روستاها انجام پذیر است، تا آنها خود اداره امور خویش را بدست داشته باشند.

اگر اقدامات فوق در یک روند صحیح انجام پذیرد، آنوقت است که روستائیان به روستاهای خویش باز خواهند گشت و بار دیگر شهرها خلوت می شوند، و انسان از پیوست مصرف کنندگی بیرون آمده و دیگر این اجازه را نخواهد داد که نیکی از جهان تولید کننده نیکی از جهان مصرف کننده باقی بمانند و روز بروز استثمار و استثمار شوند.

ترافیک بازاریابی است غیر مستقیم از سیستم سرمایه داری وابسته، تا زمانیکه این نظام، جامعه ما را احاطه کرده است و تا زمانیکه مصرف کنندگی را به جامعه ما تحمیل می کند و او را از تولید باز میدارد، با شکل ترافیک مواجه خواهیم بود و تنها زمانی خواهیم توانست با این معضل بزرگ اجتماعی مقابله کنیم که پای در راه مقابله با سرمایه داری وابسته گذاشته باشیم.

والسلام ۵۹/۳/۲۷

جنگ جهانی دوم که خود تباوری از رقابتهای امپریالیستی است، باعث گردید که دو مسلک کمونیسم و کاپیتالیسم، تضاد عمده با یکدیگر را فراموش کرده و در برابر فاشیسم متحد شوند، بالاخره این جنگ در سال ۱۹۴۵ با شکست فاشیسم و پیروزی اقتصادی - سیاسی - نظامی آمریکا و پیروزی سیاسی اروپا در بلوک سرمایه داری و سرانجام پیروزی نظامی - سیاسی شوروی پایان یافت. حاکمیت امپریالیسم آمریکا در ابعاد اقتصادی نظامی - سیاسی بر بیش از $\frac{2}{3}$ کره ارض تثبیت گشته و قدرتهای استعماری کهنه کار اروپا از جمله انگلیس و فرانسه، میدان را برای رقیب تازه نفس و قدرتمند خالی کردند و خود از صحنه عقب نشستند و در زیر چتر اقتصادی (طرح مارشال) و نظامی (پیمان آتلانتیک شمالی، " ناتو ") و نفوذ سیاسی قدرت امپریالیستی برتر جهانی قرار گرفتند و در بستر سرمایه داری جهانی، آقابلی آمریکا را در ازای حمایت های اقتصادی - نظامی اش پذیرفتند.

در برابر آمریکا یک رقیب مسلکی و قدرتی سربرافراشته بود که با پیروزی نظامی - سیاسی چشمگیری از جنگ، سر بلند و سرافراز بیرون آمده بود و جوان خاری در چشمان انحصارات امپریالیستی سرمایه داری جهانی فرو می رفت. لذا جهان سرمایه داری، روی رقیب مسلکی و قدرتی سرخشتی قرار گرفته بود که خواب را از چشمانش ربوده و وحشت را بر وجودش مستولی ساخته بود، بویژه اینکه این قدرت رقیب به بمب اتمی نیز دست یافته و آرزوهای استراتژیهای سرمایه داری جهانی به رهبری و سیادت آمریکا را بر باد داده بود.

جنگ جهانی دوم، نقطه عطفی بود که تضادهای مسلکی و رقابتهای قدرتی شوروی با غرب، در برابر تضاد عمده با فاشیسم به صورت فراموشی سپرده شد و در رده های پائین تری قرار گرفت. با پایان یافتن جنگ، رفته رفته خاطره فاشیسم بعنوان یک دشمن عمده از اذهان زدوده میشد و بار دیگر آمریکا و شوروی بعنوان دو رقیب، بر مبنای تضادهای مسلکی و جدیداً " تضادهای قدرتی (چرا که از پس از جنگ جهانی دوم، شوروی بعنوان یک قدرت نوظهور پا به عرصه وجود گذاشته بود، بخصوص پس از دست یابی اش به سلاحهای اتمی) رویاروی یکدیگر قرار گرفتند، ورود آمریکا به صحنه جنگ جهانی دوم با تبدیل صنایع

... حتی ادامه این همراهی و همگامی شرق و غرب را در رویارویی با فاشیسم تا سال ۱۹۴۸ می یابیم، در این سال دولت غاصب اسرائیل در فلسطین اشغالی تأسیس شده و بلافاصله از جانب آمریکا و شوروی به رسمیت شناخته میشود، چرا که استالین هنوز دست از دوستی با غرب برنداشته و خاطره جنگ را که آنها را در کنار هم قرار داده بود، فراموش نکرده است. تنها توجیهی که استالین از این عملکرد ضد خلقی اش می توانست بکند این است که فاشیسم دشمن عمده است و ملت یهود قربانیان شکنجه و فشار و آزار بیش از حد فاشیسم می باشند، و بر این اساس همکاری با آنها در سپه یونیسم بدهد.

مصرف آن توسط استعمار تأمین می‌گشت. پروسه دوم، پروسه کالا - پول است که امپریالیزم را بدنبال آورد و بازار مصرف آن بانک است و بالاخره پروسه سوم، پروسه کالا - سلاح می‌باشد که نوزادی بنام پنتاگون بوجود آورد و بازار مصرف آن جنگ می‌باشد.

جنگ بین الملل دوم بیانگر پروسه سوم از روندی است که کالا طی کرده و از صورت صنعت به صورت اسلحه درآمده است. آمریکا برای اینکه بتواند چرخهای صنعتی خود را در جهت صنایع نظامی (که از جنگ اول شروع بکار کرده و رشد زیادی یافته بودند و بالاخره این رشد در جنگ دوم سرسام آور شده بود) هم چنان بچرخاند، احتیاج به قبضه بازارهای مصرفی صنایع نظامی داشت، چرا که اگر میخواست این چرخها را از حرکت بازدارد با تورم و بیکاری و بحرانی به مراتب خطرناکتر از بحران ۱۹۲۹ مواجه میشد، لذا مجبور بود که هم چنان به تولید صنایع نظامی و رشد میلیتاریزم ادامه دهد اما همانگونه که در فوق عنوان گردید، این صنایع احتیاج به بازار مصرفی داشتند و بازار مصرفی آنان نیز در رابطه با دو مسئله بخوبی فراهم گردید، اول تضاد با ابرقدرت شرق و دوم تضاد با خلقها. از اینرو است که می‌بینیم، پنتاگونیزم احتیاج به جنگ دارد تا بازار مصرفی خویش را بیاید و هم از اینروست که آمریکا در صدد تحمیل جنگ به خلقهای محروم جهان از جمله خلق کره، ویتنام و... برمی‌آید تا توسط آن، پیوسته صنایع نظامی خود را در گردش نگاهداشته و سود بیشتری نصیب خود سازد.

امپریالیسم آمریکا که تنها راه نجات خود را از مهلکه های اقتصادی سرمایه داری جهانی پس از جنگ، در رشد صنایع نظامی و توسعه و بسط قدرت میلیتاریستی خود میدید، چاره ای نداشت جز اینکه به تضاد میان خود و ابر قدرت شرق از یکطرف و خلقها از طرف دیگر دامن زند و از مسلک کمونیسم و قدرت ابر قدرت شرق، پیشروی خود غولی بسازد و با تبلیغات زیاد او را سرمنشاء تمامی مخاطرات جهان سرمایه داری قلمداد کند تا برای این رشد روز افزون صنایع نظامی خود توجیهی یافته و از پنتاگون دیروز که نوزادی بیش نبود، غول امروز را بسازد.

توطئه های امپریالیستی آمریکا، در رابطه با رشد سرسام آور میلیتاریسم در آمریکا، بواسطه تضاد او با شوروی و از طرف دیگر با خلقها، ظاهر می‌گردد و رفته رفته سرزمین خلقها، طعمه هوسرانی ها و توسعه طلبیهای خویش می‌ساخت. نخستین توطئه امپریالیستی در سرزمین کره که از موقعیت استراتژیکی خاص برخوردار است، اجرا گردید. بنابراین واقعه کره، پس از جنگ جهانی دوم اولین نمود پنتاگونیزم غرب و سرآغاز مرحله نوینی است که باعث شد رقابت و تضاد بین فاشیسم و امپریالیسم عوض شده و به تضاد و رقابت امپریالیسم و کمونیسم بیانجامد. و هم چنین موجبات رویارویی امپریالیسم و خلقها در این برهه و در جنگ کره فراهم شده و نمود یافت.

شبه جزیره کره از قدیم الایام به لحاظ موقعیت سوق الجیشی

خاص، یعنی هم مرز بودن با کشور چین از شمال و مجاور بودن با دریای ژاپن از شرق و دریای زرد از غرب، مورد توجه دولتهای چین و ژاپن و روسیه تزاری بوده است. این کشور از سال ۱۹۱۰ تا سال ۱۹۴۵ تحت سلطه ژاپن قرار داشت، از دیدگاه ژاپنی ها کره به منزله کلید آسیاست و تسلط یافتن بر این منطقه به معنای دستیابی به چین و شوروی می‌باشد و تسلط ژاپن بر کره نیز به همین دلیل می‌باشد. در جریان جنگ جهانی دوم، کره در تصرف ژاپن بود و متفقین بسال ۱۹۴۳ در کنفرانس قاهره، استقلال کره را بعنوان یکی از اهداف جنگی خویش اعلام کرده بودند. به تاریخ هشتم اوت سال ۱۹۴۵ دولت شوروی پس از اعلان جنگ به دولت ژاپن، قوای نظامی خود را وارد خاک کره نمود و سرزمین مزبور بطور موقت در مدار ۳۸ درجه به دو قسمت شمالی تحت نفوذ شوروی و جنوبی تحت نفوذ آمریکا تقسیم گردید. بعد از جنگ جهانی دوم بنا بر قرار داد پتدام در سال ۱۹۴۵ کره عملاً بین دو ابر قدرت بطور موقت تقسیم شد، اما بنا بر این قرارداد، دو کره به مجرد تشکیل یک حکومت مناسب و لایق می‌بایست که به یکدیگر بپیوندند و برای این منظور کمیسیون مشترکی متشکل از نمایندگان آمریکا و شوروی بوجود آمد تا یک دولت موقت آزاد در کره ایجاد کنند. اما مذاکرات در این کمیسیون بجایی نرسیده و به بن بست منتهی گردید. تا اینکه در سال ۱۹۴۷ دولت آمریکا مسئله کره را به سازمان ملل متحد ارجاع کرد. سازمان ملل که خود حربه ای در دست امپریالیسم بیش نبود یک کمیسیون موقت ۹ نفری برای انتخابات به ظاهر دموکراتیک و در باطن امریکایی، روانه منطقه کرد تا توسط این انتخابات یک حکومت آزاد تشکیل دهد، اما شوروی از پذیرفتن این هیئت به شمال مدار ۳۸ درجه خودداری کرد و این امر که از گذشته برای آمریکا قابل پیش بینی بود، مانع از کار او نگشته و بلافاصله در جنوب مدار، انتخابات با سعه ای خویش را برآه انداخت و برای کره قانون اساسی تصویب نمود و پارلمان ایجاد کرد و توسط پارلمان "سینگمان ری" را به عنوان اولین رئیس جمهور کشور جمهوری کره ی جنوبی تعیین نمود. در پانزدهم اوت سال ۱۹۴۸ حکومت کره جنوبی توسط سرفرماندهی نیروهای آمریکا در کره به "سینگمان ری" منتقل گشت. متعاقب این عملکرد آمریکا، نیروهای اشغالی شوروی در کره شمالی در نهم سپتامبر ۱۹۴۸ حکومت جمهوری دموکراتیک خلق کره را ایجاد کردند.

آمریکا از همان اوان به لحاظ موقعیت استراتژیکی منطقه، چشم طمع به تمامی کره دوخته بود، چرا که آن را به مثابه برج مراقبتی می‌پنداشت که از طریق آن قادر بود که بر چین و ژاپن تسلط و نفوذ داشته باشد، بویژه کشور چین که شاهد یک جنبش کمونیستی برهبری مائو نیز بود. از آن گذشته آمریکا در رابطه با کره، تضاد مسلکی - قدرتی خود را با شوروی نیز در نظر داشت و لذا به این منطقه با چشم دیگری می‌نگریست. و بر همین اساس بود که با این منطقه به لحاظ موقعیت و اقتضای شرایط، برخوردی پنتاگونیزمی نمود که منجر به رشد میلیتاریزم در این منطقه گردید. در مقابل، شوروی در ابتدا با کره شمالی برخوردی

مسئله شد که زمینه پیمان صلح میان ژاپن و آمریکا فراهم گردد. ژاپن با خروج نیروهای نظامی آمریکا، مسئولیت دفاع از مرزهای خود را بعهده گرفت و در این رابطه به اهمیت تجدید قوای نظامی پی برد و نیازمندی شدید خود را به آمریکا احساس نمود. لذا دولت ژاپن، جنگ امپریالیستی کره را دفاع از امنیت ژاپن نیز تلقی نمود و از در همکاری با آمریکا درآمد و بالاخره در ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ پیمان صلح میان آمریکا و ژاپن منعقد گردید. و پس از این همواره شاهد همکاری ژاپن با کره جنوبی بوده ایم، بعنوان نمونه در سال ۱۹۶۵ کره جنوبی با ژاپن قرار داد عادی کردن مناسبات دو کشور را منعقد نمود و بر طبق این قرار داد، درهای ستول به روی انحصارگران ژاپنی گشوده شد و یا در سال ۱۹۶۶ ستول ابتکار عمل ایجاد بلوک "شورای آسیایی اقیانوس آرام" یا "آزیپاک" را بعهده گرفت و اعلامیه مشترک ۱۹۶۹ ساتو - فیکسون را تصویب کرد که بر طبق این اعلامیه ژاپن موظف است، بخشی از کمک های نظامی آمریکا را به کره جنوبی برای "تأمین امنیت" این کشور به عهده بگیرد. اینک که کشور چین با سیاست باز کردن درهای منطقه بر روی غرب روند جدیدی را آغاز کرده و براساس تئوری سه جهان مانو، دست دوستی و اتحاد با کشور امپریالیستی آمریکا داده است، تا حد زیادی خیال این کشور را از ناحیه چین آسوده نموده است و بر این اساس، کشور کره جنوبی، منطقه استراتژیکی مهمی است که کشور آمریکا توانسته است توسط آن و کشور ژاپن و آسوده خاطر بودن از چین، نفوذ شوروی را کاسته و جلوی آن را سد نماید.

موقعیت استراتژیکی منطقه زمانی بیشتر آشکار میشود که بدانیم آمریکا از این کشور در منطقه ژاندارمی ساخته است تا منافع او را حافظ و نگهبان باشد. اساساً "کشور امپریالیستی آمریکا پس از شکست مفتضاحانه اش در جنگ ویتنام، تصمیم گرفت که غیر مستقیم و توسط نوکران حلقه بگوش که در گوشه و کنار و مناطق حساس دارد، منافع خویش را حفظ کند، کشورهایی از قبیل کره، فیلیپین، اسرائیل، ایران در رژیم پیشین و مصر در حال حاضر و ... نمونه های بارز ژاندارمیت هستند که براساس موقعیت استراتژیکی، بازار مصرف، مواد اولیه و مواردی از این قبیل مورد توجه آمریکا برای ژاندارمیت قرار گرفته اند. بعنوان مثال اهمیت اسرائیل در منطقه بیشتر براساس نفت خاور میانه است و اهمیت ایران اولاً "در رابطه با موقعیت استراتژیکی و سوق الجیشی خاص در خلیج فارس و ثانیاً" منابع عظیم نفتی می باشد و بالاخره اهمیت کره برای ژاندارم شدن بعلمت همان موقعیت بسیار اساسی و مهم و خاص سوق الجیشی است که چگونگی آن در فوق ذکر گردید. اهمیت منطقه برای آمریکا بقدری است که در آن نیروی نظامی مستقر کرده است و این عملکرد آمریکا را بیش از دو یا سه مورد نمی توان یافت، اول در کره، دوم در آلمان غربی بعلمت نفوذ این کشور بر اروپای شرقی.

بنابر این مسئله ژئوپولیتیکی و موقعیت خاص سوق الجیشی و ژاندارمیت این کشور در رابطه با آمریکا، از آغاز همه و همه

مسئله کرد، اما رفته رفته به موازات رشد میلیتاریسم در کره جنوبی، برخورد قدرتی خویش را بر برخورد مسلکی اش غالب گردانید. تا سرانجام در سال ۱۹۵۰ بر قدرتهای غرب و شرق براساس رقابت های مسلکی و قدرتی شان رویاروی یکدیگر قرار گرفتند و با حمله کره شمالی به کره جنوبی، جنگ بر سرتقسیم جهان، در محدوده خاصی از آن آغاز گردید.

آنچه که در این جنگ حائز اهمیت بسیار است، رویارویی امپریالیسم آمریکا با خلق کره و رشد رقابت ها و تضادهای مسلکی و قدرتی میان شرق و غرب است. در رابطه با نقش قدرتهایی که تضادی مسلکی با آمریکا داشتند و در این جهت به حمایت خلق کره برخاستند، میتوان از دو قدرت کمونیستی جهان، یعنی شوروی و چین نام برد. به این ترتیب در سرزمین کره تضاد عمده خلق - امپریالیسم، در تضاد خلق های کره با آمریکا تجلی پیدا کرد که تحت الشعاع تضاد قدرتی شرق و غرب قرار گرفت و برای اولین بار آمریکا را مستقیماً "رویاروی رقبای مسلکی - قدرتی خود قرار داده و تضاد عمده بالقوه خلقها را با او صورت فعلیت بخشید.

۱ - موقعیت استراتژیکی کره:

همانگونه که در قبل عنوان گردید، شبه جزیره کره بعلمت هم مرز بودن با چین و تسلط داشتن بر ژاپن از طریق دریای ژاپن، دارای موقعیت استراتژیکی خاصی است که نه تنها در این برهه از زمان که از قدیم الایام مورد توجه ژاپن، چین و روسیه تزاری بوده است.

در شرایط کنونی، منطقه دارای موقعیت سوق الجیشی خاصی است که برای آمریکا بسیار مطلوب است تا تماماً "آن را به جنگ خود بگیرد. چرا که از یکطرف می تواند راه نفوذ شوروی و چین را سد کند و از طرف دیگر می تواند بدینوسیله ژاپن را زیر چنگ خویش داشته باشد. به این مفهوم که پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیسم آمریکا به منطقه کره چشم دوخت و از این چشمداشت، اهداف گوناگونی را پی می گرفت. اول سد کردن راه نفوذ چین که جنبش کمونیستی در آن شکل یافته بود، دوم سد کردن راه شوروی و سوم زیر نفوذ گرفتن کشور ژاپن که پس از جنگ شکست عمیقی خورده و اقتصادش از هم متلاشی شده بود. بنابراین منطقه کره دست آمریکا را برای نفوذ به ژاپن و زیر نظر داشتن آن باز می گذاشت و از طریق آن می توانست نفوذ چشمگیری بر روی ژاپن داشته باشد و حتی از طریق آن، ژاپن را به زیر سلطه اقتصادی - نظامی خویش بکشد. چنانکه دیدیم پس از جنگ دو کره، که شکست آمریکا و پیروزی خلقهای کره شمالی را بدنبال داشت، آمریکا توانست بواسطه نفوذ خود بر روی کره جنوبی، ژاپن را به زیر چنگ خود آورد و بین امنیت ژاپن و کره جنوبی رابطه ای برقرار سازد و دفاع آمریکا از کره جنوبی را دفاع از ژاپن در برابر کمونیسم نیز جلوه دهد. باره ای از نیروهای نظامی آمریکا که تا آن زمان در ژاپن بسر می بردند، با برافروخته شدن آتش جنگ در کره، بسوی این خطه سرازیر شدند و همین امر

برای کنترل ژاپن، چین و شوروی بوده است. لذا کره جنوبی، سرپل آسیا، کلید آسیا از دیدگاه ژاپن، دالان ورود به چین، باروی مراقبت از ژاپن و سدی در برابر نفوذ کمونیسم از شوروی و چین است. (البته چین در زمان قبل و نه در شرایط فعلی).

۲- جنگ دو کره، نخستین تبلور پنتاگونیسیم و اولین نقطه رویارویی

آمریکا با خلق های چین و شوروی:

مسئله کره در دو مقطع خاص زمانی قابل بررسی است، اول بعد از جنگ جهانی دوم که در رویارویی دو ابر قدرت غرب و شرق و جلوه کردن پنتاگونیسیم فرزند نامشروع صنعت و نظام و همچنین رویارویی خلق های کره با امپریالیسم جهانخواه آمریکا، تبلور می یابد، دوم، وضعیت کنونی کره پس از کودتای سیا و سرنگونی پارک چونگ هی و بالاخره عصیان توده ها، اینک به بررسی مسئله کره پس از جنگ جهانی دوم میپردازیم:

پیش از این عنوان ساختیم که امپراطوری سرمایه در آمریکا تنها راه نجات خویش را پس از جنگ بین الملل دوم، در جذب شدن به صنایع نظامی و از در آمیزش درآمدن بازور در می دید. دورانهای بحرانهای اقتصادی، بویژه پس از جنگ که اقتصاد آمریکا را تهدید بناسودی می نمود، چنین ایجاب میکرد که امپریالیسم اقتصادی با امپریالیسم نظامی درآمیزد و از آمیزش و اختلاطشان قدرت مافوقی سربرون آورد و از وقوع بحرانهای اقتصادی قریب الوقوع ممانعت بعمل آورد. لذا سرمایه سرمایه داران جذب صنایع نظامی گردید و نظامیان و سرمایه داران با هم درآمیختند و به نمایندگی از طرف طبقه حاکمه جدید که همان پشنگون یا متافیزیک نظامی بود، وارد دستگاه رهبری آمریکا شدند. گردش چرخهای صنایع نظامی از پس از جنگ دوم با سرعتی چشمگیرتر از گذشته جهت جلوگیری از بوجود آمدن نیروی بیگار و برهم خوردن ثبات اجتماعی - اقتصادی داخلی و هم چنین به علت وجود تضادهای مسلکی و قدرتی میان غرب و ابر قدرت شرق و جهت جلوگیری از عصیان خلق های به خود آگاهی رسیده، ادامه یافت. زمینه مصرف این کالاهای تولید شده به علت عملکرد تحمیلی آمریکا، دیری نپایید که در کره فراهم گردید، کره بهترین جایی بود که آمریکا از یکسو می توانست کینه ها و عقده های خود را بر سر دو کشور کمونیستی شوروی و چین که در آن زمان همگام و همراه بودند، خالصی کنند و از سوی دیگر تورم کالاهای جنگی را در هضم بشکنند و صنایع جنگی را به مصرف برسانند و چرخهای کارخانه های اسلحه سازی را هم چنان به گردش درآورد. این بود که یکباره پنتاگونیسیم، آتش جنگ خانمانسوزی را در کره برافروخت و سیل اسلحه های زنگ زده پس از جنگ و سلاح های پیچیده و پیشرفته و انباشته شده خود را بسوی آن روانه ساخت. دامنه این جنگ به آن حد گسترده بود که آمریکا بیش از دو برابر مقدار بمبی که در جنگ دوم جهانی بکار برده بود، در این جنگ مصرف نمود. جنگ جهانی دوم موجب گردید که کشور کمونیستی شوروی و امپریالیسم آمریکا برای اولین بار تضاد مسلکی خویش را کنار

گذاشته و در برابر دشمن عمده خویش فاشیسم دست اتحاد به یکدیگر بدهند. این اتحاد کماکان ادامه داشت تا برای اولین بار پس از جنگ، دو ابر قدرت بار دیگر تضاد مسلکی و پس از آن تضاد قدرتی اشان عود کرد و رویارویی یکدیگر قرار گرفتند. بنابراین جنگ کره اولین نقطه رویارویی آمریکا با شوروی از یک طرف و با کشور کمونیستی چین که تازه از انقلاب سربرون آورده بود، می باشد. از جانب دیگر آمریکا تا قبل از جنگ کره دارای چهره ای بظاهر دموکرات منشانه و لیبرال بود که خود را حامی خلق ها جا می زد، البته گو اینکه با بمباران هیروشیما و ناگازاکی در ژاپن و در حین جنگ قدری به لیبرال بودن این چهره ضربه وارد آمد اما همگان این عملکرد آمریکا را مبارزه با فاشیسم قلمداد نموده و چندان از آن دلگیر نشدند. تا اینکه در جنگ کره، برای اولین بار چهره بظاهر دموکراتیک امپریالیسم آمریکا، توسط پنتاگونیسیم برملا شد و حرکت ضد خلقی اش بر جهانیان نمودار گشت. خلق های جهان در جریان جنگ جهانی دوم به نوعی خود آگاهی رسیدند که این خود آگاهی دو صورت داشت. صورت اول "خود آگاهی ایجاد" بود که بسیاری از خلق ها توانستند به این نوع از خود آگاهی برسند، کما اینکه در رابطه با ناسیونالیسم مطرح است. صورت دوم "خود آگاهی القایی" است که از جانب ابر قدرت ها به آنان القاء می گردید. بعنوان مثال کشورهایی هم چون کره که تحت نفوذ مستقیم استعمار قرار داشتند، دارای نوعی خود آگاهی القایی شدند. با مثال بارزتر اینکه خود آگاهی خلق کره شمالی چیزی نبود که خود بدان دست یافته باشد (خود آگاهی ایجاد)، بلکه این خود آگاهی توسط اشغال شدن این منطقه بوسیله شوروی به آنها القا شد. (خود آگاهی القایی). و یا اینکه می بینیم شوروی می خواهد از طریق کشور کره شمالی یک نوع خود آگاهی در کشور کره جنوبی ایجاد کند که این یک نوع خود آگاهی القایی است. از اینروست که می بینیم تضاد مسلکی - قدرتی دو ابر قدرت غرب و شرق بر تضاد عمده خلق - امپریالیسم در جنگ کره غالبیت دارد. در هر حال جنگ کره اولین نقطه ای است که تضاد بالقوه امپریالیسم آمریکا با خلق ها بصورت تضاد بالفعل درمی آید و چهره اش برای خلق ها نمودار میگردد، به این ترتیب پنتاگونیسیم که حیات اقتصاد امپریالیستی خود را در گرو جنگ افروزی و جنگ طلبی میدانند، سرزمین کره را صحنه ترک تازیهای خویش قرار داد و برای اولین بار در سرکوب خلق ها و تضاد عمده با توده های تحت استعمار جهان گرسنه و نیز تضاد عمده مسلکی - قدرتی با شرق تبلور پیدا کرد. این جنگ تجاوزکارانه باشیوه های پنتاگونیسیم سرکوب خلق ها، بزرگترین و عمده ترین بازتابی که داشت، رشد خود آگاهی خلق ها و فعلیت یافتن تضاد عمده خلق ها با امپریالیسم آمریکا بود، که تا قبل از این چهره بارزی نداشت و نامرئی بود. از سوی دیگر این جنگ موجب شد که قدرت های کمونیستی شوروی و چین نیز که آمریکا با رشد قدرت میلیتاریستی خود، آنها را به جنگ افروزی میخواند توجه بیشتری به قدرت میلیتاریستی خود بکنند و همین امر باعث شد که میلیتاریزم در شوروی و چین که به

که این کشور تا قبل از جنگ کره، هنوز به سلاح اتمی دست نیافته بود و لذا از این نظر در برابر قدرت غرب یعنی آمریکا ضربه پذیر می نمود. البته کشور شوروی سعی بر آن داشت که با کره شمالی بیشتر از نقطه نظر مسلک و مرام ارتباط برقرار کند، یعنی در این رابطه دارای رابطه مسلکی با کره بود و از این نظر نسبت به آمریکا یک سیاست تهاجمی و کنشی در پیش گرفته بود، اما پافشاری آمریکا در رشد میلیتاریزم و بازتابهای این سیاست میلیتاریستی در کره جنوبی، همه و همه باعث گردید که شوروی نیز بفرز افزایش قدرت میلیتاریستی خود افتاده و کم کم تهاجم مسلکی را به تهاجم قدرت بدل سازد و تبلور این مسئله را در تهاجم نیروهای کره شمالی به کره جنوبی و در دست گرفتن ابتکار عمل از نظر قدرت و هم چنین دست یابی به سلاح اتمی می بینیم. رابطه اقتصادی کشور شوروی با کره شمالی در نوعی سوسیالیسم وابسته نهفته است، به این مفهوم که کشور شوروی برای ایجاد شدن طبقه پرولتاریا در کره شمالی، صنایع سنگین در این کشور ایجاد کرده است، تا این طبقه رشد یافته و زمینه های ایجاد یک انقلاب سوسیالیستی اصیل را فراهم آورد.

بعد از دو قدرت آمریکا و شوروی، سوشین قدرتی که باید در رابطه با کره مورد توجه قرار گیرد، کشور چین است. پیش از این گفتیم که کشور کمونیستی نوپای چین از طریق کره جنوبی مورد توجه آمریکا بود و از زمانهای قدیم نیز ژاپنی ها کره را به منزله دالان راه یابی به چین قلمداد میکردند. هنگامیکه آتش جنگ در کره بالا گرفت، خود بخود پای چین هم به میان کشیده شد. به این دلیل که خطرات امپریالیسم آمریکا را از نزدیک بیخ گوش خود احساس میکرد و بعبان میدید که آمریکا از طریق کره، انقلاب چین را مورد تهاجم قرار خواهد داد، لذا برای دفاع از کشورش و انقلابش، در مسئله کره درگیر شد و در یک جنبه، همگام با شوروی، با آمریکا و جنبه ای که به ظاهر تحت پوشش سازمان ملل وارد کره شده بودند تا منافع امپریالیسم آمریکا را از خطرات حتمی نجات بخشند، از در جنگ درآید. شاید مسئله کره عمده ترین همگامی و همراهی دو کشور بزرگ کمونیستی شوروی و چین باشد، چرا که پس از آن رفته رفته چین، بعزت اختلافات مسلکی که با بلوک شرق و سردمدار این بلوک، شوروی داشت، یک گردش ۱۸۰ درجه ای را بسوی بلوک سرمایه داری و از جمله امپریالیسم آمریکا آغاز کرد تا به تئوری سه جهان مائو، جنبه عملی ببخشد.

ماحصل اینکه جنگ میان دو کره شمالی و جنوبی، برای اولین بار باعث گردید که از یکطرف تضاد خلق - امپریالیسم که تا آن لحظه صورتی بالقوه داشت، صورت بالفعل بیابد و از طرف دیگر دو ابر قدرت شرق و غرب پس از جنگ جهانی دوم، رویاروی یکدیگر قرار بگیرند.

۳- کره جنوبی، در گذر دومین مرحله حساس تاریخی پس از

جنگ جهانی دوم:

در شرایط کنونی، خلقهای کره جنوبی مرحله خطیر و

حمایت از خلقهای کره شمالی و جهت جلوگیری از نفوذ آمریکا به این منطقه استراتژیک، با آمریکا از در جنگ درآمده بودند، رو به رشد نهاد (بخصوص در کشور شوروی) و در نهایت تضاد و رقابت مسلکی بین شرق و غرب را تحت الشعاع تضاد و رقابت قدرتی قرار دهد. لذا پنتاگونیم برای اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم، در جنگ دو کره تبلور یافت و بازتابها و انعکاسهایی را در سطح جهانی بوجود آورد که تاثيراتی در روند آینده سیاست جهانی ابر قدرتها و نیز خلق ها، برجای گذاشت.

گفتیم که آمریکا به لحاظ موقعیت خاص استراتژیکی منطقه کره، چشم بدان دوخته بود تا از یکطرف کشور نوپای کمونیستی چین را که در سال ۱۹۴۹ یعنی یکسال قبل از جنگ کره پا گرفته بود، زیر نظر قرار دهد و از نفوذ افکار کمونیستی ممانعت بعمل آورد و از طرف دیگر جلوی کمونیسم شوروی را سد کند و سرانجام کشور ژاپن را تحت سلطه خویش درآورد. چه میدانست با تحت سلطه درآوردن کشور ژاپن از یکسوم مانع ایجاد شدن سرمایه داری مستقل در این کشور گشته و او را به اردوگاه غرب و سرمایه داری جهان وابسته ساخته و از طرف دیگر با اتحاد این کشور و کشور کره جنوبی، دیواری آهنین در جلوی کمونیسم کشیده است.

جنگ کره در تاریخ ۲۵ ژوئن سال ۱۹۵۰ با حمله نیروهای کره شمالی از مرز مصنوعی منار ۳۸ درجه به داخل خاک کره جنوبی، عملاً شروع گردید. آمریکا که با توسل به سازمان ملل متحد وارد این جنگ گردید، بلافاصله از شورای امنیت سازمان ملل خواست که تشکیل جلسه بدهد و به وضع کره رسیدگی کند. شورای امنیت در قطعنامه ای از اعضای سازمان درخواست کرد که تحت پوشش دفع تجاوز و حفظ صلح و در حقیقت زیر فرماندهی ژنرال مک آرتور آمریکایی، نیروهای خود را به کره اعزام دارند. پس از چندی چین کمونیست نیز در تاریخ ۶ نوامبر ۱۹۵۰ وارد عرصه جنگ گردید. جنگ کره تا تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ ادامه داشت و سرانجام در این تاریخ، قرار داد ترک محاصره به امضا رسید، بدون آنکه مسئله کره حل شده باشد.

هم چنین در تاریخ اول اکتبر سال ۱۹۵۳، آمریکا و کره جنوبی، قرار دادی تحت عنوان "پیمان دفاع مشترک" امضاء کردند و به موجب این قرار داد، در حال حاضر ۳۸ هزار سرباز آمریکایی، مجهز به انواع سلاحهای تاکتیکی در خاک کره جنوبی حضور دارند. مسئله دیگری که باید در رابطه با دو ابر قدرت غرب و شرق در کره جنوبی و کره شمالی مد نظر قرار گیرد، روابط این دو ابر قدرت است. به این مفهوم که هر دو دارای یک رابطه نظامی و یک رابطه اقتصادی با کره هستند. رابطه نظامی ابر قدرت غرب با کره جنوبی، در تبدیل شدن این کشور به بازار مصرفی سلاحهای آمریکایی نهفته است و از نقطه نظر اقتصادی نیز دارای سرمایه داری وابسته است که مواضع اساسی اقتصاد این کشور را از پس از جنگ آمریکا و ژاپن در دست دارند و هم چنین نفوذ انحصارات آلمان فدرال، انگلستان، فرانسه و سایر کشورهای سرمایه داری در اقتصاد این کشور بخوبی مشهود است. رابطه نظامی کشور شوروی با کره شمالی به این ترتیب است.

که از آن زمان تقریباً "شکل گرفته بود از بین ببرد. لذا در سال ۱۹۶۱، نظامیان کره توسط آمریکا و به رهبری پارک چون هی، کودتا کردند. حکومت پارک چون هی مدت زیادی دوام آورد تا اینکه چندی پیش این حکومت نیز توسط آمریکا و عمال سیا سرنگون گردید تا مهره مناسب تری بجای آن گذاشته شود. نتیجتاً در کره جنوبی، زمینه های عینی یک جنبش ضد امپریالیستی - ضد استبدادی فراهم است اما زمینه ذهنی شکل گرفته ای بغیر از تاثیرات ذهنی که در اثر کره شمالی ایجاد شده است، وجود ندارد.

برای تحلیل و آنالیز جریانات حادی که اینک بواسطه پاگرفتن جنبش ضد امپریالیستی در کره جنوبی میگذرد، باید قبل از هر چیز کودتای اخیر کشور آمریکا را در این منطقه مورد بررسی قرار داد، چه انجام این کودتا، آنهم توسط کارگزاران آمریکایی و عمال سیا در کشور کره جنوبی، در رابطه مستقیم با جنبش ضد امپریالیستی خلقهای کره جنوبی است.

کودتای کره دارای ویژگی خاص است که با کودتاهای دیگر تفاوت اساسی دارد. مهم ترین ویژگی این کودتا این است که یک یار آمریکائی توسط یک یار آمریکائی دیگر سرنگون شد. این چنین کودتاهایی در جهان کمتر اتفاق می افتد، بخصوص در رابطه با ابر قدرت غرب که تا قبل از این کودتا چنین عملی انجام نداده بود. نوع کودتا بازگشت می یابد به صورت خاص کره. یعنی امپریالیسم آمریکا بخوبی موقعیت حساس استراتژیکی منطقه را درک کرده و در مقابل کوچکترین بازتابهایی با احتیاط عمل می کند. کودتای انجام شده و قتل پارک چون هی توسط ارباب اعظمش آمریکا، بیانگر این سیاست احتیاطی آمریکا در مقابل خلقهای کره است که سعی در ایجاد کردن جوی شبهه آلود دارد تا از شکل گیری زمینه ذهنی مناسب و خود آگاهی توده ها مانعت بعمل آورد.

پس از انجام شدن موفقیت آمیز کودتای اخیر کره جنوبی و سرنگونی رژیم پارک چون هی که از سال ۱۹۶۱ اهداف امپریالیسم آمریکا را در منطقه پی می گرفت، بعلمت اینکه این کودتا در زمان سایروس ونس صورت گرفت، چنین بنظر میرسد که هدف از تمویض رژیم این بوده است که حکومت لیبرال تر و ملایم تری روی کار بیاید، تا جنبش ضد امپریالیستی در حال تکوین و نمو ظهور را به انحراف کشانند. این شبهه زمانی افزایش می یافت که سخنان سایروس ونس در مراسم تدفین پارک چون هی، مد نظر قرار گیرد که وارثین او را به اصلاحات دموکراتیک تشویق می نمود. با استعقای ونس و غلبه سیاست نظامی بر سیاست صلح، مشخص گردید که بیش از هر چیز جناح پنتاگونیسیم نقش موثر را در کره بعهدہ گرفته است. اینک حکومت جدید کسره جهت تشویق میلیتاریزم در منطقه و ایجاد کردن جو اختناق و فشارگاههای باندی را بر میدارد. بنا بر این در شرایط کنونی مشکل بتوان گفت که آمریکا بغیر از سیاست رویارویی با خلقهای کره از طریق میلیتاریزم، جانشین کردن یک نوع حکومت لیبرالیستی را در سودا داشته باشد. چنانچه حکومت فعلی این خیال را توهمی بیش نشان نمیدهد.

حساسی را می گذرانند. زمینه عینی مناسب و مساعد در کره جنوبی، بیش از هر چیز آنان را در پاگرفتن یک جنبش ضد امپریالیستی - ضد استبدادی، یاری بخشیده است. این بستر مساعد عینی، از نقطه نظرهای مختلف گسترده شده و خلقها را آماده نبود در روزگاہ کره جنوبی علیه عامل سرسپرده امپریالیسم آمریکا و بطور مستقیم رویاروی این غول ددمنش جهانخوار نموده است و اینک این زمینه عینی مناسب در خلق های کره یک نوع خود آگاهی ایجاد و خود جوش، بوجود آورده است و دیگر احتیاجی نیست که این خود آگاهی توسط دیگران به آنان القا شود.

زمینه عینی مناسب در کره را می توان از سه نقطه نظر مورد بررسی قرار داد. اول، اقتصادی - کشور کره جنوبی به مثابه منطقه بکری است که سرمایه گذاران آمریکائی و ژاپنی و هم چنین دیگر متحدان غربی آنان را در رشته های پاریش نفت، الکترونیک، کشتی سازی، سیمان، منسوجات، استخراج معادن (زغال سنگ عمده ترین معادن کره جنوبی)، در این منطقه به سرمایه گذاری واداشته است. تا از یکطرف از منابع عظیم زغال سنگ بهره برند و از طرف دیگر نیروی کار ارزان را به استثمار کشند. تردیدی نیست که سرمایه داری وابسته که اینک در کره جنوبی نیز وجود دارد، موجبات استثمار طبقه محروم و فقیر هر کشوری را فراهم می آورد و زمینه عینی مناسبی برای ایجاد جنبش ضد امپریالیستی می باشد.

دوم، نظامی - کره جنوبی کشوری میلیتاریستی است و به لحاظ موقعیت استراتژیکی خاصی که دارد همواره مورد توجه پنتاگونیزم بوده است و امروز نیز به مثابه زنجیره محکمی از میلیتاریسم آمریکایی محسوب میشود و حضور نیروهای آمریکایی (۳۸ هزار نفر) در منطقه نیز و هم چنین وجود ارتش ۶۰۰ هزار نفری کره که مستقیماً زیر نظر مستشاران آمریکایی تعلیم می بینند، معرف و مبین این مسئله است. ضدیت بیش از حد رژیم سیاسی این کشور با کمونیسیم و غولی که امپریالیسم آمریکا از کمونیسیم در اذهان تصویر نموده است، اساسی ترین عامل رشد میلیتاریسم در این کشور بشمار می آید. برای شناخت ضدیت با کمونیسیم در این کشور کافیهست که خصوصیات حکومت پارک چون هی را بشناسیم تا به میزان این ضدیت پی ببریم. در هر حال وجود نیروهای نظامی آمریکا در کره جنوبی، دومین زمینه عینی برای رشد خود آگاهی توده های کره جنوبی و پاگرفتن یک جنبش خلقی ضد امپریالیستی است. چرا که وجود این نیروها، خلق کره را مستقیماً رویاروی امپریالیسم آمریکا قرار داده و اگر زمینه ذهنی مناسب نیز در این کشور ایجاد شود، شاید یکی از بهترین انقلابات دنیا در این خطه روی دهد.

سوم، سیاسی - کره جنوبی دارای یک رژیم سیاسی ضد کمونیستی افراطی و دارای اتوریته استبدادی و دیکتاتوری شدید می باشد. پس از "سینگمان ری" و "بدنبال او" رژیم لی - یستن مان" در سال ۱۹۶۰ در نتیجه یک قیام ملیسی سرنگون شد و بجای وی دولتی بریاست "چالامسیوم" تشکیل گردید. اما این دولت نیز نتوانست زمینه های جنبشی را

تعطیل دانشگاهها، حربه دیگر ارتجاع برای مقابله با لیبرالیسم و

نیروهای مرفی

مقدمه:

بنابراین، نکته ای که در اینجا روشن میشود این است که افشاش درون دانشگاه و جلوگیری از این حرکت مترقیانه، ابتکار عملی است که جناح ارتجاع هیئت حاکمه بدست گرفته است. البته گو اینکه پس از شروع این حرکت توسط ارتجاع، جناح دیگر هیئت حاکمه نیز وارد عمل گردید، تا بفهماند که دست کمی از ارتجاع ندارد و بخوبی می تواند از عهده این قهیل کارها برآید، اما در هر حال نقطه شروع این پروسه به عملکرد ارتجاع از آغاز پیروزی انقلاب بازگشت می نماید.

اهمیتی که دانشگاه برای ارتجاع دارد، این است که می خواهد از این حرکت بعنوان وسیله و مستسکی در جهت حل تضادهای خود که حرکتش را در روندی افولی قرار داده و موانعی برای او ایجاد نموده اند، استفاده کند.

بر همگان روشن است که از مهم ترین ویژگیهای جناح ارتجاع، انحصار طلبی او می باشد و عمده ترین تضادهای او در رابطه با این ویژگی خاص عبارتند از: تضاد با نیروهای مرفی، اعم از مذهبی و مارکسیستی از یکطرف و جناح لیبرالیسم از طرف دیگر. لذا انگشت گذاشتن ارتجاع بر روی دانشگاه، در جهت حل این تضادها به نفع خودش است. چه می داند که از یکسو برای کوبیدن نیروهای مرفی، از کانال دانشگاه

است که می تواند پیروزیهای بدست آورد و به زعم خود، پایه های این نیروها را که در دانشگاه استحکام یافته است، قطع کند. و از سوی دیگر برای کسب پایگاههای قدرتی و درآوردن این پایگاهها از چنگال لیبرالیسم، دانشگاه را سکوی پرش قرار داده و با حاکم گشتن بر جوآن از طریق " دانشجویان پیرو خط امام " در صورت خاتمه یافتن غائله گروگانهای آمریکایی، سنگر دیگری برای تعرض به لیبرالیسم بدست آورد.

براین اساس و بر مبنای این تضادها، ارتجاع از پس از انقلاب در طی یک پروسه، سه نوع برخورد با دانشگاه نمود. برخورد اول اتخاذ سکوت در برابر غالبیت نیروهای مرفی بردانشگاهها و منتظر فرصت های مناسب نشستن، برخورد دوم مطرح کردن و استفاده نمودن از شعار انقلاب فرهنگی و سرانجام برخورد سوم تعطیل دانشگاههای سراسر کشور برای پهاد کردن طرحهای آینده بود.

در ابتدای امر بواسطه پایگاه وسیعی که دانشگاهها نزد توده ها داشتند، ارتجاع نمی توانست به فوریت نقشه خویش را عملی سازد، از اینرو لازم می آمد که سیاست صبر و انتظار پیشه کرده و در ظل این سیاست، تضادهای داخلی را بهانه قرار داده و پس از آن به دانشگاهها حمله ور شود و با طرح انقلاب فرهنگی، رفته رفته ذهن توده های ناآگاه را مقشوش ساخته و آن ها را به سمت موضع گیری ضد دانشگاهی سمت دهد.

پس در اولین گام، بعلت پایگاه توده ای دانشگاه و حالت مهاجمانه افکار نیروهای مرفی و مهم تر از همه جو تازه انقلاب که هنوز اقتضای چنین عملکردهایی را نمیداد و مردم بخوبی مبارزات دانشگاه را در ذهن داشتند، ارتجاع موفق به رسیدن

برای بررسی و تحلیل تعطیل شدن دانشگاهها به بهانه انقلاب فرهنگی، آنچه که از اهمیت زیاد برخوردار است، نقش نهادها و جناحهایی است که در رابطه با نیل به اهداف خویش از این عملکرد سود می برند، بنابراین باید جویا شد که ابتکار عمل تعطیل نمودن دانشگاهها در دست چه جناح و یا جناحهایی است و به منظور رسیدن به چه اهدافی صورت می گیرد؟ قبل از اینکه به کنگاش در مورد نقش گروههای ذینفع در تعطیل دانشگاهها بپردازیم، باید بهینیم اساساً چه جناحهای در داخل دانشگاهها هستند و کدامیک از آنان با حرکتی که از خارج به دانشگاه القاء شده است، همکاری مستقیم یا غیر مستقیم دارند؟

بی تردید زمانی که از دانشگاه سخن به میان می آوریم، آنچه که در ذهن ما تداعی میگردد، یک ساختمان نیست بلکه یک حرکتی است متشکل از جناحهای متفاوت و گوناگون، مبتنی بر طرز تفکرات و عقاید و دیدگاههای مختلف. از پس از پیروزی انقلاب ضد استبدادی ایران، جناح غالب در حرکت دانشگاه، جناح نیروهای مرفی اعم از مارکسیستی و مذهبی بوده است. پس از جناح نیروهای مرفی که مقام اول را در غالبیت بر دیگر نیروها دارا است، میتوان از جناح ارتجاع نام برد و سرانجام جناح نیمه مرفی و یا واسطه بین دو جناح نامبرده که عبارتست از " جنبش مسلمانان مبارز ". البته جناح چهارمی نیز وجود دارد^۱ که از خود طرز تفکر مستقلی ندارند و معمولاً با عبارت بی تفاوتها، مشخص میشوند. این گروه نیز بدست نیروهای غالب در چرخش هستند و هر نیرویی که از نقطه نظر غالبیت تبارز بیشتری داشته باشد، به سمت آن گرایش می یابند. بنابراین، میتوان در دانشگاه از چهار جناح نام برد. یک جناح مردمی، یک جناح ارتجاعی (هیئت حاکمه) و یک جناح بی تفاوت و یک جناح میانه.

۱- ارتجاع برپاکننده غوغای انقلاب فرهنگی.

دانشگاه پس از پیروزی انقلاب، بواسطه باروری افکار مرفی و برخورد آزادانه آراء و عقاید جناحهای متعدد، یک حرکت مترقیانه و تضاد فکری حسنه ایجاد نموده بود. اما از آنجائیکه ارتجاع در رابطه با افکار دگماتیسمی و بینش ارسطویی خویش از این مسئله وحشت داشت، سعی می کرد که در ظل شعار وحدت فکری، افکار متحجرانه خویش را به ثبوت رسانیده و غالب گرداند. اما بدینوسیله نتوانست کاری از پیش برد، چرا که این افکار بیش از آنکه صورت مهاجمانه داشته باشند، حالتی تدافعی بخود گرفته و نمی توانستند که در میدان نبرد با دیگر ایدئولوژی های مرفی، سرفراز و پیروزمند بیرون آیند.

۱۱- شاید نتوان به این دسته جناح گفت چرا که خط سیر مشخصی ندارند، اما در اینجا تاکید روی کلمه نیست.

بنگاه ارتجاع با عمل انجام شده روبرو گردید، شکی نبود که دیگر نمی توانست آن برداشتی را که در نظر داشت از جریانات بکشد و سود مورد نظر خویش را ببرد و راه بازگشتی هم نداشت و نمی توانست که از این روند پس بکشد و خود را خارج کند، لذا مجبور به همفازی با لیبرالیسم گردید.

اغتشاش در دانشگاهها اوج گرفت، سهل انگاری بعضی از نیروها و برخورد آنارشیستی آنان با مسئله باعث شد که در مقابل جریان بایستند و موضع بگیرند و صورت خشن تری به اوضاع ببخشند، بطوریکه ارتجاع نیز بواسطه عدم موفقیت در نقشه های پیشین خود، خشمناک وارد جریان گردید و از کشتن و زخمی کردن هم هراسی بدل راه نداد و تمامی اینها موجب گردید که عده زیادی از دانشجویان بدست چاقوکاران ارتجاع کشته و زخمی گردند.

ارتجاع پس از آنکه متوجه شد تیرش بسنگ خورده و بجای اینکه حریف را از صحنه بدر کند، بار دیگر قدرتمندتر از پیش بروی صحنه آورده است، به چاره جوئی افتاد و سرانجام بدین نتیجه رسید که شعار تعطیل دانشگاهها را سر دهد و بدینوسیله از یکطرف تجمع نیروهای مترقی را که توسط باز بودن دانشگاه بهتر صورت می گرفت، از بین برده و آنان را پراکنده سازد و از طرف دیگر جناح انجمن های اسلامی و یا خط امامی ها را در خارج از دانشگاه و در نهادهایی چون جهاد سازندگی و سپاه پاسداران تشکل داده و تقویت کند. به این ترتیب سومین مرحله از حرکت ارتجاع در رابطه با دانشگاه شروع گردید. چه از این طریق هم می توانست پیوند ارگانیک نیروهای مترقی را از بین ببرد و هم جناح انجمن های اسلامی را تقویت نماید، عملکرد بنی صدر در قبال این طرح ریزی ارتجاع این بود که شدیداً "در قبال برنامه دوم او یعنی تعطیل دانشگاهها بایستد و از این طریق هم دیدگاه گروههای مترقی را به خویش جلب کند، چرا که ایشان با ارتجاع در تضاد بودند و نهایتاً میل داشتند که دانشگاهها را بعنوان سنگری در دست داشته باشند و در ضمن ارتجاع را از صحنه دور سازند، بنی صدر به خوبی میدانست که تضاد در دانشگاه با ارتجاع بیشتر از لیبرالیسم است، از اینرو سعی کرد که از مسئله دانشگاه تا آنجائیکه میتواند بشفق خویش استفاده کند، یا طرح شعار تعطیل دانشگاهها از جانب ارتجاع و موضع گیری مخالف بنی صدر و جناحش در مقابل آنها، بار دیگر مناقشات میان این دو شاخه افزایش یافت و رهبر انقلاب نیز که همواره بعنوان جناح واسطه میان این دو عمل می کند، وارد مکره شد و برای اینکه نه حرف این باشد و نه حرف آن، دستور تشکیل شورای انقلاب فرهنگی را برای حل این معضلات صادر نمود تا این هیئت، خط مشی فرهنگی آینده دانشگاهها را براساس فرهنگ اسلامی تنظیم کرده و از دستاوردهای دانشگاه حفاظت به عمل آورده و نهایتاً تکلیف دانشگاهها را در مورد باز بودن یا بسته بودن روشن سازد. اما با یک نگرش عام به ترکیب شورای انقلاب فرهنگی چنین می یابیم که غالبیت در این شورا هم، دردست جناح ارتجاع است. افراد تشکیل دهنده این شورا عبارتند از: باهنر، فارسی، ربانی امین، شمس آل احمد، حبیبی، سروش و شریعتداری. در هر حال مسئله دانشگاهها را اگر هیئت فوق نتواند بدرستی و آنگونه که باب طبع ارتجاع است حل کند، به مجلس منتقل خواهد شد و اگر به آنجا رفت، صد درصد به نفع ارتجاع حل خواهد گردید. اما بنی صدر نیز در این رابطه بیگانه نشسته است و از طریق تماس و مذاکره با نیروهای مترقی، از جمله کفارس انقلاب فرهنگی که در دانشگاه ملی برگزار گردید، توانسته است که پشتیبانی بعضی از این گروههای ضد ارتجاعی را برای خویش بکف آورد * و هم چنین پای رهبر انقلاب را نیز به میان بکشد، بنابراین در مسئله تعطیل دانشگاهها، ابتکار عمل بدست ارتجاع است که سعی دارد سومین مرحله از پروسه ای را که آغاز کرده است به انجام برساند. بنابراین تنها این جناح است که از طرح شعار فوق سود می برد، در حالیکه هم جناح لیبرالیسم و هم جناح نیروهای مترقی، بشدت از تعطیل دانشگاهها زیان می بینند و متضرر می گردند، ولی نیروهای مترقی بسادگی قادرند که جلوی اینگونه زیانها را بگیرند، چرا که می توانند نیروهای

به اهداف خویش نگشت، کم کم با شروع شدن مجدد کار دانشگاه ها، بواسطه وجود جو مناسب و آزادی ره آورد انقلاب در این شرایط، افکار و عقاید گوناگون زمینه ابراز وجود یافتند و این جو مساعد موجب گشت تا افکار مترقیانه مذهبی و غیر مذهبی، رشد و توسعه یافته و در اثر دیالکتیک فکری تکامل یافته و در همین حال روز بروز مهاجم تر شوند، اما در همین زمینه و شرایط افکار دگماتیسمی حوزه که به انجمن های اسلامی تیلور و تبارز یافته بود، چونکه خصوصیت مهاجم نداشت، روز بروز از صحنه مبارزه کنار می نشست و حالت تدافعی بخود می گرفت تا جائیکه این انجمن ها در اکثر دانشگاهها به انزوا افتاده بودند، عمده ترین ویژگیهای این انجمن ها نیز در رابطه با خط فکری دگماتیسم، عبارت بود از: ضدیت با تشکیلات، ضدیت با لیبرالیسم، ضدیت با مارکسیسم، ضدیت با نیروهای مترقی مذهبی و تمامی این ویژگی ها موجب می گشت که ایشان با هیچ گروهی در یک جوی نروند و انزوا پیشه کنند، لذا زمانی که این جویرایشان غیرقابل تحمل گردید، با رهنمودهای حزب / تضادهای موجود در دانشگاه را به خارج از آن نزد رهبر انقلاب بردند و تاخیر انقلاب فرهنگی، یعنی آنچه را که خود میخواستند از او گرفتند، پس از اینکار، شعار انقلاب فرهنگی، جنبه رسمیت به خود گرفت و از اینجا بود که ارتجاع رسماً وارد مکره گردید و انقلاب فرهنگی را مستمک قرار داد تا به ترک تازیهای خویش پرداخته و تصورات ذهنی خود را صورت عملی بخشد، به این ترتیب دومین مرحله عملکرد ارتجاع نسبت به دانشگاه و در رابطه با تضادهای او با دو جناح لیبرالیسم و نیروهای مترقی آغاز گردید.

خط امام و دانشگاه:

ارتجاع برای مقابله با این دو تضاد، به طرح این نقشه پرداخت که خط امام را بصورت یک تشکیلات منسجم بداخل ببرد و بتواند از وجود دانشجویان پیرو این خط همانگونه که در جریان کروگان گیری سفارت آمریکا استفاده کرد و نیز مبارزه ضد امپریالیستی را در دست گرفت، دانشگاهها را نیز بزر سلطه خود درآورد و از آنها برای مقابله با نیروهای مترقی براساس تضاد ذاتی خویش با آنان و با لیبرالیسم بر مبنای تضاد رقابتی اش سود ببرد.

به این ترتیب حزب جمهوری اسلامی / یعنی تیلور واقعی ارتجاع وارد عمل گردید، با نمایندگان انجمن های اسلامی تماس برقرار ساخت و جزئیات نقشه را برای آنان روشن کرد، طرح بسیار دقیق و حساب شده بود، دانشجویان وظیفه داشتند که در یک مدت و هنگام با یکدیگر شعار انقلاب فرهنگی سر داده و دانشگاهها را از نیروهای مترقی تصفیه ساخته و پس از آن، آنها را قبضه کنند و سکوی پرش ارتجاع را در مقابل لیبرالیسم به خوبی بچنگ آورند، ماجرا با سخنرانی یکی از مهره های درجه اول حزب در تبریز و پس از آن با آشفته گشتن جو دانشگاه تبریز آغاز گردید، جناح لیبرالیسم و در راس آن بنی صدر، ناگهان متوجه جریانات شدند و فهمیدند که نقشه ای در کار است، بنی صدر نیک آگاه بود که اگر این مسئله بر وفق مراد ارتجاع اتفاق بیافتد، بدون تردید جناحی مانند دانشجویان پیرو خط امام که در سفارت بودند، در دانشگاه نیز ایجاد خواهند گشت و در مقابل او قدامت خواهند نمود. چه میدانست که ارتجاع پس از حل مسئله، کروگانها دیگر دستاویزی برای فشار آوردن به لیبرالیسم ندارد، لذا است که دست بکار پیدا کردن مستمکی دیگر شده است تا حرکت قبلی خویش را، اینبار در دانشگاه تداوم بخشد و از این طریق بر دولت بنی صدر اعمال نفوذ کند. این بود که لیبرالیسم تصمیم گرفت قبل از آنکه چنین جای پای برای ارتجاع در دانشگاهها تشکیل گردد، خود وارد صحنه شده و جهت جریان را بسود خویش برگرداند و دیدیم که بنی صدر پس از ورود ناگهانی به صحنه و اولتیماتوم به نیروهای مترقی برای جمع کردن دفاتر سیاسی خود از دانشگاه و بالاخره پایان یافتن این مسائل، چنین گفت که: لکوموتیوی براه افتاده بود و من بسرعت پریدم و رکابش را گرفتم و با او حرکت کردم.

در هر حال بنی صدر دستور خویش را به تصویب شورای انقلاب رسانید و با قانونی شدن آن، سه روز به نیروهای داخل دانشگاهها مهلت داد که مکانهای خویش را تخلیه کرده و تحویل دهند.

* تلاش بنی صدر برای گرفتن استاد دوم امجدیه بقصد سخنرانی مجاهدین خلق در این مکان، به این وسیله قابل توجهی است.

است چرا که حوزه بدلیل قطع پایه های دینامیکش اساسا "اسلام را با اسلام شناسی یکی میداند، تردیدی نیست که اسلام و قرآن جزء سنت الله بوده و هیچ نوع تغییر و تبدیل و تحولی نمی پذیرد، اما اسلام شناسی با اسلام تفاوت دارد و اصلا "نوع متدی است که هر کس در شناخت خویش از اسلام بکار می گیرد و بی شک تفاوت اسلام دکماتیسیم حوزه، اسلام انطباقی و اسلام تطبیقی نیز در طرز تلقی و شناخت آن ها از مکتب اسلام است. همین شیوه و متدی را که اسلام انطباقی و تطبیقی بکار می گیرند و باعث میشود که طرز تلقی شان از مکتب با اسلام حوزه تفاوت های اساسی داشته باشد، ارتجاع را وادار ساخته که به آن جنبه "التقاطی بدهد و دیدگاه رهبر انقلاب نیز در رابطه با اسلام و اسلام شناسی وحدت این دو است و همین امر باعث شده که با نیروهای مرفقی مذهبی، بعثت اینکه طرز تلقی آنان را از مکتب، التقاطی از اسلام و مارکسیسم میداند، در ضدیت باشد. سومین ویژگی خط امام، طرفداری از نیروهای استکبارستیز به اسلام حوزه باشند، این است که رهبر انقلاب مهم ترین ملاک و معیارش اسلام حوزه است و بر این مبناست که مطهری را بزرگترین شاخص مکتب میداند، اما شریعتی یا طالقانی را از نظر فکری قبول ندارد. چرا که "سلام این دو با اسلام دکماتیسیم فسرقت میکند. البته خط حرکتی طالقانی را قبول دارد و حتی او را ابوذر زمان می نامد اما از نقطه نظر خط فکری به او معتقد نیست، بلکه معیار خط فکری برای او مطهری است.

چهارمین ویژگی خط امام، مقابله با خلق های بیباخته است، البته تردیدی نیست که رهبر انقلاب ضد خلق نمی باشد، اما چون ضد مارکسیسم و ضد کمونیسم و ضد نیروهای مرفقی مذهبی است، تصورش این است که بلوا و آشوب خلق ها در رابطه با این نیروها است و عصیان خلق ها را به اینان نسبت میدهد و لذا با آنان از در مخالفت در می آید، وحشت رهبر انقلاب از شورا و انتقال قدرت به توده های مردم این است که مبادا مارکسیست ها و کمونیست ها قدرت را بدست بگیرند، او با نگرانی عمیق مسئله شوراها را از مرحوم طالقانی قبول کرد و پس از این موافقت، هرگز دنبال آن را نگرفت. چرا که اگر در پی آن بود، بی تردید شوراها ایجاد میشدند، در این جا باید نفوذ ارتجاع را نیز در نظر داشت، آنان رهبر انقلاب را متقاعد کردند که اگر شوراها طرح شود، حتما "مارکسیست ها قدرت را به دست خواهند گرفت، تبلیغات ارتجاع و ضدیت ذاتی رهبر انقلاب با مارکسیست ها موجب گردید که در این امر تسامح شود، بطوریکه طالقانی در سخنرانی خود در قم، فریاد برآورد که اینقدر از مارکسیست ها وحشت نداشته باشید، بگذارید بیایند کار بکنند و کمونیسم زائیده استبداد است و این سخن نشان میدهد که بحث میان مرحوم طالقانی و خمینی همه اش بر سر، مارکسیستها بوده است، او دائما "فریاد برآورد اما به سفارش گوش ندادند تا اینکه سرانجام در آخرین نماز جمعه اش که برگزار کرد، گفت شوراها را ایجاد نکردند و میدانم چرا و یک روز اعلام میکنم که چه کسانی گذاشتند، بی تردید منظور وی از افرادی که از ایجاد شوراها جلوگیری کردند، جناح ارتجاع است. بنابراین به وضوح عیان است که ارتجاع از موضع ضد-کمونیستی خمینی و خط امام استفاده می کند و مقاصد خویش را عملی می سازد و از ایجاد شوراها جلوگیری میکند تا مبادا هژمونی بدست نیروهای خلقی و مردمی بیفتد.

پنجمین ویژگی خط امام، ضدیت آن با استبداد و حکومت پادشاهی است و شدیداً به این مسئله اعتقاد دارد که "اذا دخل العلماء الی ابواب الملوك فقولوا لست بالملوك و "اذا دخل الملوك الی ابواب العلماء فقولوا نعم الملوك و نعم العلماء".

بر طبق مسئله فوق، رهبر انقلاب معتقد است که اگر در حکومت پادشاهان، روحانیت بر در ابواب ملوک باشند و یا قدرتی نداشته باشند، اسلام از قدرت اقتاده است. لذا است که باید با آن حکومت شدیداً مبارزه کرد و آن را نابود نمود. بنابراین، در خط امام، روحانیت مبارز و غیر مبارز فرقی ندارد. اصلاً "روحانیت نمودار اسلام است و حکومت روحانیت، حکومت اسلامی. از اینرو ویژگی ضد استبدادی و ضد پادشاهی خط امام بر اساس این است که روحانیت را زیر دست خویش داشته و قدرت او را سلب کرده است و در این رابطه مخالفت خط امام با امپریالیسم آمریکا، برای ضد خلقی بودن آن نیست، بلکه بواسطه

داخل دانشگاه را تشکل داده و در سراسر کشور بسیج کنند و به روستاها و کارخانجات بفرستند و عملاً "آنان را وارد جریانات اجتماعی بکنند، ولی در غیر این صورت و در نتیجه مکانیک ماندن این نیروها و عدم تشکل، آنان بدامان خانواده های خویش پناه برده و توانشان به هرز خواهد رفت، اگر تشکیلات نتواند با این ضرر و زیانها به مقابله برخیزد، دارای ضعف و ناتوانانهایی خطرناکی است که تضادهای داخلی اش را رشد داده و باعث میگردد که ارتجاع از آنان استفاده بعمل آورد، یعنی جذب نیروهای اینان بطرف جناحهای واسطی و از آنجا بسوی گروههای غالب و یا جلب نیروهای اپوزیسیون گشتن نیروهایی که احتمالاً ممکن است مرفقی نباشند و در یک شکل غیر اصولی به رشد تضادهای داخلی بپردازند که نتیجه تمامی اینها ضرر و زیان توده ها و نفع امپریالیسم است.

۲- "خط امام" حربه ارتجاع و لیبرالیسم برای جذب پایگاههای قدرت:

اساساً "مسئله دانشگاه، در رابطه با تضاد ارتجاع و لیبرالیسم، بازگشت می باید به جلب پرستیژ رهبر انقلاب و دخالت او و پایگاه مردمی که از وابستگی هر چه بیشتر هر یک از دو جناح فوق نسبت به وی (خمینی) بدست می آید، در حال حاضر هم ارتجاع و هم بنی صدر از پایگاه مردمی برخوردار هستند، بنی صدر هرگاه با مشکلاتی در امور روبرو می گردد، فوراً به پایگاه مردمی خویش اشاره کرده و با عباراتی از قبیل "من ریاست جمهور انتخابی اکثریت قاطع مردم" سعی می کند که مشکلات را به نفع خویش حل نماید و اما از سوی دیگر با توسل جستن به شخص رهبر انقلاب و کسب قدرت از او، سعی در رتق و فتق امور و پیروزی در حل مشکلات و معضلات می نماید. لذا حل تضادهای موجود بین دو جناح ارتجاع و لیبرالیسم بازگشت می باید به دخالت مردم و دخالت خمینی و نهایتاً "گرایش مردم به هر یک از دو جناح فوق، برمی گردد به اعتمادی که آنان نسبت به خمینی دارند. یعنی اگر وی از فیلان جناح پشتیبانی بعمل آورد، آنان نیز پشت سر او حرکت کرده و از جناح مزبور حمایت می کنند. این است که هر دو جناح تلاش بیش از اندازه ای را برای متصل کردن خویش به خط امام آغاز کرده است تا از این طریق پایگاه توده ای خویش را افزایش دهد. اما این "خط امامی" که هر جناحی سعی در متصل کردن خویش بدان دارد، چیست و دارای چه ویژگیهایی می باشد؟

ویژگیهای خط امام:

اساساً "برای اینکه بتوانیم مسئله خط امام را تحلیل کنیم، باید ویژگیها و خصوصیات این خط را که آن را از دیگر خط ها جدا میسازد روشن سازیم. از عمده ترین ویژگی های این خط آنست که دارای یک جنبه منفی است. به این مفهوم که خط امام به معنای حرکت و خط شخص رهبر انقلاب است. ایدئولوژی رهبر انقلاب مبنی بر اسلام حوزه ای است و تردیدی نیست که این اسلام نمی تواند حرکت آفرین باشد، بلکه مسئله در اینجا قبل از آنکه مسئله ایدئولوژی باشد، مسئله شخصی است. لذا بر این اساس که خط امام مبتنی بر ایدئولوژی نبوده و قبل از آن به شخصیت وابستگی دارد، نمی تواند از جنبه مثبت برخوردار باشد و حتماً از جنبه های منفی برخوردار است.

از دیگر ویژگیهای این خط، ضدیت های متعددی است که در آن وجود دارد، این ضدیت ها که ناشی از طرز تفکر خاص رهبر انقلاب است، عبارتند از: اول، ضدیت با کمونیسم هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی، چرا که خمینی کمونیسم بین الملل را در یک پرونده دشمن عمده دانسته و تضاد آنرا کمونیستی خویش را بواسطه ویژگیهای مذهبی اش با آن قرار داده است. البته گرچه در مقطع زمانی فعلی، امپریالیسم را دشمن عمده و شیطان بزرگ مرفقی می کند. بنابراین طرز تفکر خاص وی باعث شده است که در داخل کشور با نیروهای مارکسیستی شدیداً در تضاد باشد و در خارج از کشور با کشورهای کمونیستی، دومین ویژگی خط امام، ضدیت با نیروهای مرفقی مذهبی است که در رابطه با ضدیت با کمونیسم قرار می گیرد. زیرا که رهبر انقلاب اساساً "بغیر از اسلام حوزه، اسلام دیگری نمی شناسد و هم اسلام انطباقی و هم اسلام تطبیقی را جنبه التقاطی میدهد و علت این امر نیز آنست که تصور می کند مذهب با مذهب شناسی یکی

حمایتی است که از شاه میکرده است، یعنی اگر آمریکا از شاه حمایت نکرده بود و یا حتی اگر او را پس میداد، روابط اینها با آمریکا حسنه می گردید. این واقعیتی است که باید پذیرفت. خطامام ویژگی ضد امپریالیستی ندارد، ضد کمونیست، ضد نیروهای مذهبی مرفقی، ضد ملوک هست اما ضد امپریالیست نیست. اینک پس از شناخت ویژگیهای "خطامام"، به بررسی گروهها و جناحهایی که سعی دارند خود را به این خط منتسب کنند می پردازیم و انگیزه آنها را از چنین عملکردی مورد بررسی و تحلیل قرار میدهم.

جناحهایی که از پس از انقلاب سعی نمودند خود را در لحاف خط امام بگذارند، چهارتا هستند؛ اول جناح ارتجاع، دوم جناح لیبرالیسم، سوم جناح حرکت های نیمه مترقیانه مثل جنبش مسلمانان مبارز و حرکت جناح سازمان مجاهدین خلق در این رابطه و سرانجام دانشجویان پیرو خط امام در رابطه با دو جناح اول، یعنی جناح ارتجاع و لیبرالیسم، قضیه به این ترتیب بود که هر کدام از این دو جناح سعی داشتند که رهبر انقلاب را بسوی خود کشیده و از موقعیت بسیار خوب او برای عروج خویش استفاده کنند. در آغاز مشاهده کردیم که رهبران حزب جمهوری اسلامی به پاریس رفتند تا از رهبر انقلاب برای حزب خویش، تأیید بگیرند، اما وی از آنان تأیید رسمی بعمل نیاورد تا خود را منتسب به هیچ دسته و گروهی نکرده باشد، زیرا بخوبی آگاه بود که اگر از آنان تأیید رسمی و مستقیم بعمل آورد، دیگر نخواهد توانست از جناح لیبرالیسم برای در دست گرفتن قدرت اجرایی

دعوت کند. و به این مسئله نیز آگاه بود که جناح ارتجاع هرگز نخواهد توانست که از پس سازماندهی و حکومت مملکت برآید، لذا سعی نمود که یک موضع میانه، بین این دو گروه داشته باشد و از اینجا بود که مناقشات هر یک از اینان بر سر چسباندن خود به خط امام شروع گردید تا بدینوسیله مشروعیت و مقبولیت کسب گردد. حزب بواسطه انحصار کرائی هایش مایل بود که تمامی قدرت کشور در دست او باشد و خطامام را نیز برای همین منظور احتیاج داشت و دیدیم که چگونه از آن در مسئله گروگانها استفاده کرد و پس از اینکه متوجه گردید، خطامام در پی ختم غائله گروگانها دیگر طمطراق قبلی خود را ندارد، کوشید که آن را به دانشگاهها منتقل کرده و با یک تیر دو نشان بزند. هم نیروهای مرفقی را خلع پایگاه و جایگاه کند و هم لیبرالیسم را بار دیگر بدینوسیله تحت نفوذ خویش در آورد.

ارتجاع تمامی کوشش خویش را مصروف آن داشته است که تا می تواند از موقعیت خمینی استفاده کند و پس از وی نیز بر روی منتظری تبلیغات نماید؛ تا بدینوسیله بار دیگر غالبیت

این مسئله از وی سخنان افشا شده آیت با یکی از دانشجویان، بخوبی مشخص است.

نیمه در صفر ۲۵

می توان از تصرف شهر کوانگ جو توسط مردم نام برد که این شهر به مدت چهار روز در دست آنان قرار داشت و بالاخره با حمله نظامیان از دست آنان بدرآمد. البته تصرف سریع این شهر توسط نیروهای مردمی به این دلیل بود که نظامیان در مقابل این عملکرد از خود عکس العمل نشان ندادند و توسط این مسئله می خواستند که ضربه پذیری جنبش و میزان مقاومت مردم را آزمایش کنند. حال اگر جنبش دانشجویی و نیمه متشکلی که این تظاهرات را رهبری می کرد، یک هژمونی صحیح را القاء می نمود، حاضر نبود که با گرفتن شهر یک قدم به جلو رود و پس از آن، از دست دادنش با دادن تلفات، چندین قدم بعقب بازگردد. ذکر این مثال بیانگر این نیست که در کره جنوبی هژمونی صحیح و اصولی اصلاً موجود نیست، بلکه قطعا "وجود دارد، اما ممکن است به علت عدم دارا بودن پایگاه توده ای، نتواند آنطور که باید و شاید، جریان حیاتی حرکت را بدست گیرد. چرا که هنوز زمینه های ذهنی مناسب و مساعد در کشور کره ایجاد نشده است. اتصال زمینه های ذهنی کره جنوبی به کره شمالی و هم چنین وجود نزاد و جغرافیای مشترک، احتمالا "کره شمالی را در آینده ای نه چندان دور در مناقشات خلقهای کره جنوبی و امپریالیسم جهانخوار آمریکا درگیر خواهد نمود. چرا که علیرغم مزبندیهای مصنوعی میان خلق کره که از نقطه نظر معنوی و تاریخی نکات مشترک دارند و از یک خانواده اند، ایده وحدت خواهی وجود دارد و امید می رود که این ایده، همانگونه که ویتنام را یکپارچه بر علیه امپریالیسم آمریکا شوراند و با وحدت کامل، پیروزندانه سراز جبهه جنگ برون آورد، خلقهای دو کره را نیز به وحدت و پیروزی کامل رساند.

کره جنوبی

کودتای اخیر در کره جنوبی توسط آمریکا نشان میدهد که این کشور مایل است، هم چنان گذشته ابتکار عمل را در کره جنوبی در دست داشته باشد. این کودتا را بی تاثیر از جریانات افغانستان و نقش شوروی در این کشور نمی توان تحلیل نمود، چرا که آمریکا هرگز تصور نمی نمود کشور افغانستان به این سادگی ها از دستش در برود و رقیب قدرتمندش در آن جایگزین شود، آمریکا تردیدی ندارد که هژمونی کمونیستی در کره جنوبی مطرح بوده و این هژمونی از کره شمالی تأثیر پذیرفته است. لذا آمریکا حاضر نیست که کوچکترین ذره ای در مورد کره جنوبی سهل بگیرد و این مسئله از سخنان برژینسکی کاملاً نمودار است که می گفت: اگر قرار باشد کره جنوبی را با خاک و خون یکسان بکنیم از آن بیرون نخواهیم رفت.

بنابراین در شرایط کنونی، کره شمالی یک الگوی اقتصادی تمام عیار برای خلقهای کره جنوبی بشمار می رود و از طرف دیگر اشتراک نژادی و جغرافیایی و زبانی موجود میان خلقهای دو کره، تقویت کننده این جریان است. گرچه آمریکا از گذشته سعی بر آن داشته است که ناسیونالیسم مصنوعی را به خلق های کره جنوبی تحمیل کند، اما ظاهراً "این القا کردن ها آن طور که باید و شاید موثر نیافتاده است.

مسئله دیگری که باید در رابطه با قیام کنونی خلق کره در نظر گرفت، هژمونی و رهبریت جنبش آنان است، آنچه که از بررسی و تحلیل عملکردهای قیام برمی آید، بیانگر اینست که هنوز یک هژمونی متشکل که از پایگاه مردمی برخوردار باشد و بطور اصولی با مسائل برخورد کند وجود ندارد، به عنوان نمونه

خویش را بر لیبرالیسم حفظ کند.

از دیگر جناح‌هایی که خود را به خط امام منتسب می‌کنند، جناح دکتر پیمان و مجاهدین است. البته مجاهدین بیشتر روی شخص "امام" تکیه دارند تا خط او، در حالیکه جناح پیمان بیشتر بر خط امام تکیه دارد. این جناح در آغاز که هنوز پیشرفت زیادی در خط امام حاصل نکرده بود با دیگر نیروهای مرفقی مذهبی هم چون مجاهدین در یک جهت بود، و حتی در انتخابات مجلس خبرگان هم با یکدیگر ائتلاف کردند. اما رفته رفته جناح مزبور با خط امام از موضعی راست بر خورد کرد تا بدینوسیله نیروهای راجع به خویش جذب کند و خصوصیت ضد لیبرالیستی آن نیز باعث گردید که کم کم در این موضع راست تحکیم شود. قصد آنها این بود که ما بداخل خط امام خواهیم رفت تا شخص امام را بسوی خویش بکشیم، چون میدانستند که وی پارامتر محکمی در رابطه با خط خویش ندارد، اما نمی‌دانستند که او شدیداً نسبت به اسلام حوزه‌ای وفادار بوده و حساسیت تام داشته و اساساً روحانیت را اسلام میدانند. نهایتاً منظور آنها این بود که از طریق خط امام و با داشتن موضع ضد امپریالیستی، توده‌ها را به خویش جلب کنند ولی به موضع گیرهای راست روانه افتادند. در حالیکه مجاهدین نسبت به این مسئله از یک موضع چپ روانه برخورد کردند و همین امر موجب گردید دو گروه، رفته رفته از یکدیگر فاصله بگیرند و ایشان را از یک جوی سوا کنند. چرا که مجاهدین دیدند به این وسیله نخواهند توانست پایگاه توده‌های بکف آورند.

چهارمین جناحی که خود را به خط امام منتسب نمود و چهره ضد امپریالیستی بخود گرفت، جناح دانشجویان مسلمان پیرو خط امام است. این دانشجویان بعلم اینکه خصوصیت ضد تشکیلاتی، ضد لیبرالیستی، ضد مارکسیستی، ضد مجاهدین داشتند و دارای خط هم نبودند، بخوبی به خط امام می‌خوردند. در این رابطه جناح پیمان و مجاهدین سعی کردند که از مسئله سفارت به نفع توده‌ها و پایگاه خویش استفاده کرده و آنان را در یک موضع ضد امپریالیستی بسیج کنند. در حالیکه ارتجاع تمامی تلاشش بر این بود که از این دانشجویان در روند ضد

لیبرالیستی استفاده بعمل آورد و بعنوان یک خط مستقل وارد کارزار کند و از همینجاست که می‌بینیم ارتجاع از خط امام بر علیه لیبرالیسم استفاده کرده و می‌خواهد که او را از صحنه نبرد بدر کند. مسئله اغتشاش و جار و جنجال انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها و پس از آن تعطیل این سنگر آزادی نیز، همه و همه در این رابطه قابل توجه است که کیفیت آن پیش از این مورد تحلیل واقع گردید.

اینک که هنوز مسئله گروگانها حل نشده و باز هم نیسب مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها در دست ارتجاع است و سیاست داخلی و خارجی دولت بنی‌صدر را تحت الشعاع خویش قرار داده، ارتجاع با پیش بینی آینده نه چندان دور دست به انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها زده است تا پس از حل قضیه گروگانها که دانشجویان پیرو خط امام طمطراق قلبی خود را از دست میدهند، بتواند از طریق دانشگاه این سنگر همیشگی افشاگری، لیبرالیسم را تحت فشار قرار دهد، تا هم مجلس را داشته باشد، هم احیاناً "نخست وزیر" را و هم دانشگاه‌ها را بعنوان قشر روشنفکر جامعه.

ماحصل اینکه، ارتجاع با طرح ریزی انقلاب فرهنگی در دانشگاه و پس از شکست در مرحله اول، و با پیش کشیدن شعار تعطیل دانشگاه‌ها در مرحله بعد می‌خواهد که با یک تیر دو نشان بزند. هم نیروهای مرفقی را که با آنان دارای تضاد بالقوه است عقب براند و هم لیبرالیسم را که با آن دارای تضاد بالفعل می‌باشد به شکست دچار سازد.

والسلام

۵۹/۴/۳

سخنسی با خواننده

خواهر و برادر

انقلاب بهمن ماه ۵۷ مردم ما منجر بحاکمیت گروهی گردیده است که متأسفانه ماسک اسلام بچهره زد هاند و سیمای حقیقی خویش را در زیر این نقاب مخفی ساخته‌اند تا از این طریق پایگاه مردمی خویش را حفظ نمایند. زیرا از میزان عشق و ایثار مردم در راه خدا بخوبی آگاهی دارند لذا بر آنند تا بهر وسیله ای که شده این ماسک و - نقاب را برای خویش نگاه دارند تا مباد مردم از ماهیت حقیقی آنها با اطلاع شوند و از آنها روی برگردانند و در این راه هیچ معیار و ضابطه‌ای هم بر کارشان حکمفرما نیست. لذا است که حملات بی وقفه و جنون اسای - رژیم خود گامه جدید متوجه گروهها و سازمانهای مذهبی ای میگردد که با استراتژی صحیح و حساب شده‌های در شرایط ویژه امروزی جامعه ما با توسل به جنگ مذهب علیه مذهب قصد ان دارند تا این ماسک و نقاب را از چهر

این مزوران جدید بزد آیند تا هم حقیقت اینان برای مردم ما روشن شود و هم دامن اسلام را از تبه کاریهای اینان پاک و منزه سازند .

یکی از تاکتیکهای که هیئت حاکمه جهت مبارزه با سازمانهای مترقی مذهبی در پیش گرفته اند منزوی نمودن آنان است تا از این طریق از بر ملا شدن ماهیت غیر اسلامی خویش جلوگیری نمایند .

ک آری ، آنها که از پیوند ما با شما در هراسند و مرگ خویش را در این پیوند ها می بینند برانند تا ما و شما را از هم دور سازند ، تا کلام هم را نفهمیم ، تا یکدیگر را درک ننمائیم و در نهایت همچون گذشته ها بین پیشگام و مردم فاصله ایجاد شود .

برای مبارزه با این تاکتیکهای دشمن مسئولیتهائی بر دوش ماست و مسئولیتهائی نیز متوجه شماست . ما پیوسته خود را در سطح جامعه مطرح میسازیم و با حضور خویش پیامان را بگوشهای حقیقت شنو میرسانیم و از طریق نشریات و کتابهایمان که آنها را در همه جا میتوانی بیابی و تهیه نمائی (البته با کمی زرنگی) تماس و پیوند خویش را با شما برقرار و مستمر میداریم و تا آنجا که در توان داشته باشیم بر اساس رهنمود های اسلام مسائل گوناگون فلسفی ، علمی ، اجتماعی ، تاریخ و ... را با تو در میان میگذاریم و به بحث و بررسی و نتیجه گیری و ارائه راه حل های اسلامی میپردازیم . اما مسئولیت شما در این زمینه عبارت است از حفظ و برقراری تماس خود با ما ، توزیع نشریات و کتابهای سازمان در حد توان و بالاخره مطرح نمودن راه حل های اسلامی آن برای قشر های مختلف .

بنا بر این مهمترین مسأله ای که میتواند ما را در زمینه انجام مسئولیتهایمان کمک و یاری نماید " حفظ و برقراری پیوند ما با شما و شما با ماست . با ما تماس بگیرید ، مسائل گوناگون خود را مطرح سازید ، در کلاسهای مختلفمان (نهج البلاغه ، تاریخی سیاسی و ایدئولوژی) شرکت نمائید و خط بطلانی بر تاکتیکهای دشمن بکشید تا از این طریق ارتباط پیشگام و مردم را حفظ نمائیم .

فرم آبنامان

کلیه خواهران و برادرانیکه مایلند نشریه ارمان مستضعفین و همچنین سایر کتابهای سازمان رزمندگان پیشگامین مستضعفین ایران بطور مرتب برای آنها ارسال گردد فرم زیر را تکمیل و همراه وجه آن بیکوی از فروشندگان مساعده تحویل نمایند .

نام	نام خانوادگی	آدرس
شماره تلفن		
وجه ششماهه نشریه ارمان مستضعفین		۷۲۰ ریال
وجه یکساله	" "	۱۴۴۰ "
وجه ششماهه کتابهای مختلف		۱۰۰۰ "
وجه یکساله	" "	۲۰۰۰ "

در پایان ششماه یا گ یکسال صورت حساب برای متقاضیان ارسال خواهد گردید .